

مهد آزادی

۱۲ صفحه

۳ ریال

جشن ولادت مردگان

تحلیل مشروطیت ایران
از دیدگاه جامعه شناسی
داریوش آشوری

کشوری که تاریخ کهن دارد اگر بخواهد بار همه سنتها را به دوش بکشد از پا در می آید. از این جهت یا باید چنان تحول سریمی داشته باشد که مدام سنتها را تعدیل کند و از نو بسازد و اصول جدیدی وضع کند یا حوادث تاریخی به یاریش بیایند و نظام ارزشها را سست و متزلزل سازد.

تاریخ ماساکی از آن است که سر نوشت دوم را متحمل شده است و شاید هم خودمان آن را پذیریم (و این قسمت بیشتر مربوط به تاریخ معاصر است)

اما اگر قرار بود دو هزار سال بر يك نهج زندگی کنیم و سنتهای ایرانی و هخامنشی و یونانی

و اشکانی و اسلامی و ترکی و رومی و چینی و مغولی روی هم انباشته شوند، همه زندگی ما جشن بود و عزا و مراسم و مناسک و آداب تو خالی و از کجا که کسی ایراد نکنند که چیزی جز این هم نیست.

اما می دانیم که این فرهنگها و سنتهای مختلفی که از هر جای عالم به کشورهای ما آمده اند احیاناً ناسازگار بوده اند و به این دلیل هم هست که بعضی فراموش شده اند و بعضی دیگر جای آنها را گرفته اند. و تازه سعی کرده ایم فی المثل بعض جشنهای قدیمی مان را زنده کنیم. بقیه در صفحه ۴

● آذربایجان در جنبش مشروطه

● میوه چینهای مشروطه
● وقایع نگاری مشروطه

زمینه اقتصادی و اجتماعی

و مقدمات انقلاب

رحیم رئیس نیا

«لمپیغیزم» مرض ساری

دوره رکود و سکون -

«لمپین» های نهضت مشروطه

● رودی به ستر و نسی - حسن

روز پیکر

● از میان «شبنامه» های

مشروطه

● یادداشت های روزانه یک

مشروطه چی



دادم
داستان

ستارخان فرمانده بنی بک مجاهدان تبریز

وقایع نگاری مشروطه

(۱۳ مرداد) صدور فرمان مشروطه و پراکندن

پست نشینان .

(۱۴ مهر) گشایش مجلس اول پس از تعال بسیار و

فشار پست نشینان و آزادپشواهان تبریز .

(۵ آبان) امضای قانون اساسی از طرف مظفرالدین شاه .

(۱۸ دی) مرگ مظفرالدین شاه .

(۲۸ دی) تاجگذاری محمد علی میرزا .

(۱۷ بهمن) شورش تبریز به خاطر سستی و بی

اعتنائی محمد علی میرزا به مجلس و گردن

نهادن محمد علی میرزا بعد از شش روز

کشمکش به درخواستهای انجمن ایالتی تبریز .

(۱۲۸۶ بهار) مشق سپاهیکری و تیراندازی در تبریز

که از زمستان ۸۵ آغاز شده بود .

(آخرهای فروردین) وارد شدن میرزا علی اسفند

اتابک به ایران برای صدراعظمی و ایستادگی

مجاهدان گیلان و رشت و آغاز خپانت بعضی

نمایندگان و همکاری نهائی و آشکارشان با

محمد علی میرزا .

(اردیبهشت) شورش تبریز و اجتماع عظیم در

تلگرافخانه و فشار آوردن بر مجلس در مورد

تصویب قانون اساسی و مذاکره و امضای چاره‌های

تلگرافی و بعد شورش دیگر شهرها .

(فروردین) کشت و کشتار بیوکخان پسر رحیمخان

در روستاهای اطراف تبریز و بعد اتمام حجت

انجمن ایالتی تبریز به مجلس و آماده‌جنگ

شدن و حرف عزل محمد علی میرزا به میان

آمدن .

(۴ خرداد) جنبش تهرانیان به یاری تبریزیان و

خواستار شدن عزل محمد علی میرزا و شرکت

کردن یانصد تن از زنان تهران در جنبش و

اجتماع (این شورش با قبولاندن چند پیشنهاد

به دربار به آشتی انجامید ولی در تبریز

همچنان پیش می‌رفت و قانون اساسی طلب

می‌شد .

(۳ تیر) اجتماع علمای دست نشانده محمد علی میرزا

و تیولداران در شاه عبدالعظیم به نام حفظ

شریعت و ملحدوزند بق خواندند نشان مشروطه‌چی

هارا .

۱۲۵۱ اولین سفر ناصرالدین شاه به اروپا در سایه انگیزش سپهسالار برای آگاهی از وضع دولتهای اروپا .

۱۲۵۲ دومین سفر ناصرالدین شاه و بر کناری سپهسالار از نخست وزیری در سایه بدگویی و کارشکنی برخی ملایان و یکی از همسایگان .

۱۲۶۰ در گذشتن (۱) سپهسالار در خراسان .

۱۲۶۷ باز شدن اولین مدرسه ایران در تبریز به نام «مدرسه رشیدی» .

۱۲۶۸ سفر سوم ناصرالدین شاه به همراهی میرزا علی اسفندخان امین السلطان صدر اعظم - آمدن دوباره سید جمال‌الدین اسدآبادی به ایران و بیرون کردنش از ایران به دستور ناصرالدین شاه - دادن امتیازها به دول بیگانه که از

چندی پیش شروع شده بود که شناخته‌ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو » هم در این سال (۱۳۰۹ ق) بود که منجر به ایستادگی مردم و تحریم چاق و قلیان و لغو امتیاز مزبور شد . این را میتوان « نخستین تکانی در توده ایران » شمرد .

۱۲۷۰ اولین وام دولت ایران برای پرداخت به کمپانی دارنده امتیاز توتون و تنباکو به عنوان قرامت .

۱۲۷۵ کشته شدن ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ق) به دست میرزا رضای کرمانی .

۱۲۷۵ سلطنت مظفرالدین شاه .

۱۲۷۸ آمدن نوز بلژیکی و پریم و انگلس به ایران و افتادن کارهای گمرکی ایران به دست بلژیکیان .

۱۲۷۸ (بهار) رفتن گمرکهای شمال به گرو روسها در مقابل ۲۲۵ میلیون منات قرض و سفر اروپای مظفرالدین شاه و اتابک و با کیسه نهب بازگشتش - پیدا شدن نخستین شینامه‌ها

۱۲۸۱ سفر دوم مظفرالدین شاه پس از ده میلیون منات قرض گرفتن از دولت روس و دادن امتیازهایی به آن دولت و با کیسه نهب بازگشتش .

۱۲۸۲ (شهریور) وزیر اعظم شدن عین‌الدوله .

۱۲۸۳ (اسفند) فوقا برای عزل نوز به رهبری شادروان بهبهانی و بسته شدن پیمان محمدستی وی و طباطبائی و همکاری بازاریان با آنها

۱۲۸۴ (۵ اردیبهشت) بسته شدن تیمچه‌ها و کاروانسراها و بازار تهران و پنهانند شدن بازرگانان و بزازان و دیگران به شاه عبدالعظیم با اطلاع طباطبائی از دست خود کسامکی و اجحاف نوز و همدستان .

۱۲۸۴ سفر سوم مظفرالدین شاه به همراه ۶۸ تن درباری .

(۴ آذر) ویران کردن ساختمان نیمه تمام بانک روس طبق نقشه بهبهانی و طباطبائی .

(۳۰ آذر) ناپایب قند و چوب خوردن سه تن از بازرگانان بنام قند و شورش تهران و اجتماع مسجد شاه .

(۲۲ آذر) کوچ و اجتماع علما و مردم (رویهم دو هزار تن) در میدان عظیم و چند روز بعد داماد شدن امام جمعه به شاه و صدور فرمان عدالتخانه .

(۲۲ دی ماه) بازگشت پست نشینان به تهران - روزی که نخستین بار مردم به نام توده دعا کرده و گفتند : زنده باد ملت ایران !

۱۲۸۵ (آخرهای فروردین) مذاکره طباطبائی و عین‌الدوله و سوگند خوردن عین‌الدوله به قرآن که صد در صد با آقایان موافق است .

(۱۹ تیر) کشته شدن سید عبدالحمید طلبه و اجتماع در مسجد جامع و شورش علما و مردم تهران و خواستار شدن عدالتخانه و عزل عین‌الدوله را - و بعد دسته راه انداختن و شلیک - بزازان و کشته شدن دستکم دوازده نفر .

(۲۷ تیر) نخست بار پست نشینان کما بیش پنجاه تن از بازرگانان و طلبه‌ها در سفارت انگلیس (که بعدها شماره به ۱۴ هزار رسید) و در خواست حکومت مشروطه و افتتاح دارالشوری و عزل عین‌الدوله (که چندی بعد شد و مشیرالدوله جایش را گرفت)

میوه چینها

یکی از داستانهای شگرف تاریخ مشروطه ایران همینست که دسته بزرگی از درباریان کهن و از دیگران ، که

بمیان مشروطه خواهان آمده بودند ، یگانه کار خود فرمانروائی و آقای

میدانستند و این بود به هیچ کوششی برنخواستند دیگران را و میداشتند ، هر

زمان که بیسی پدیدار میگردد خود را کنار کشیده میدان را بمجاهدان و

کوشندگان باز میگذاشتند . لیکن همیشه بیم از جلو برمیخاست و زمینه به فرما

نروائی آماده میگردد بیدرنگ خود را به میان میانداختند و کوشندگان را

به کنار زده رفته کارها را به دست خود میگرفتند . بلکه زبان باز کرده ایراد

ها به آن کوشندگان میگرفتند . همین اکنون که در تبریز جنگ

و خونریزی میرفت ، در تهران یک دسته از حاجی سید نصراله تقوی و حسینقلی

نواب و مشیرالدوله - مؤتمن الملک و تقی زاده و دیگران ناشکیبانه چشم برام

میداشتند که زمینیه آماده گردد و باز آنان یا بمیان گزاردند و رفته رفته دست

گرفته مشروطه را راه برند . صدها از این کسان در میان میبودند ،

ما در نوشته‌های خود ایشان را میوه چین مینامیم . زیرا داستان ایشان

داستان کسی است که در همسایگی او باغبانی باشد و آن باغبان رنجها کند

و درختی پرورده ، ولی همیشه زمان میوه داری رسید این ، باجلو گزارده و باغبان

را کنار زده خود به چیدن میوه پردازد .

چنان که نامش را بردیم یکی از میوه چینان تقی زاده میبود .

این مرد را دیدیم که روز بمباران مجلس آن ناشایستگی را از خود نشان

داد و سپس نیز به سفارت انگلیس پناهنده

خوار و زبون از ایران بیرون رفته یک سره آهنگ لندن کرد .

در این چند ماه که در تبریز آن کوششها و خونریزیها میرفت و در لندن

می نشست ، ولی همیشه تبریز از دولتیان

پیراسته گردیده در شهر ایمنی رخ داد از لندن بیرون آمده . گویا در آذرماه بود

که خود را بتبریز رسانید . این شکفتن که بجای آن که از

کوششهای سردستان و مجاهدان خشنودی

نماید و او نیز گریه از کار یکشاید از همان آغاز رسیدن خشکه پارسائی

از خود نشان داده به ستارخان و مجاهدان ایرادها میگرفت .

به ستارخان چنین گفته بود ، فرج آقا * در مرند شراب میخورد .

ستارخان گفته بود : من فرج آقا را برای پیشنهادی نفرستادم .

(ص ۸۰۷ و ۸۰۸ از تاریخ مشروطه کسروی)

* فرج آقا زنوزی که از قفقاز آمده و میان مجاهدان نام آور شده بود . ستارخان او را به کشودن مرند فرستاده بود و او با

دلاوری مرند را فتح کرد و راه جلغنا باز شد .

(۳ تیر) کفک زدن طلبه‌ها آزادپشواهان را در مسجد کهن سپهسالار .

(۴ مرداد) جشن مشروطه در حالی که ملکشاهی آشوب بر کرده و ظلم صدراعظم و محمد علی میرزا و حکامشان از حد گذشته .

(۸ شهریور) کشته شدن اتابک اعظم به دست عباس آقا تبریزی عضو « انجمن آذربایجان » در

تهران که بنیان گذارش حیدر محمد اوغلو بود .

۱۲۸۶ سازش محمد علی میرزا با عبدالحمید عثمانی و کشتار قشون عثمانی در خاک آذربایجان

برای جلوگیری از مشروطه .

(۱۹ آبان) آمدن محمد علی میرزا به مجلس روسگند

و وفاداری یادکردنش به مشروطه .

(آذر) محاصره مجلس از طرف اوپاش و ملاپان دست نشانده محمد علی میرزا و خواستار

شدن انجمن تبریز عزل محمد علی میرزا را و عقب نشینی او .

۱۲۸۷ (۱۴ خرداد) سنگر گرفتن محمد علی میرزا در باغشاه و تطمیع مجلسیان .

(۲ تیر) بمباران مجلس و پایان کار مشروطه در سراسر ایران جز تبریز - آغاز جنگهای یازده ماهه تبریز .

(۲۲ تیر) ورود رحیمخان به تبریز - تاراج خانه‌های مجاهدان از جمله علی مسیو - بیدق سفید

زرد مردم و تنها ماندن ستارخان پاکتر از بیست مجاهد .

(۲۵ و ۲۶ تیر) قلم کردن و بر انداختن ستارخان بیدقهای سفید را و دوباره شوراندن مردم .

(۲۸ مرداد) ورود عین‌الدوله والی تازه آذربایجان به تبریز .

(۱۵ شهریور) هراس انگیزترین جنگ شبانه در تبریز (اواخر مهر) پراکندن قوای دولتی و دیگر دشمنان

از اطراف تبریز - پایان نخستین دوره لشکر کشی بر سر تبریز و پایان محاصره چهارماهه

(آبان و آذر) برقراری مشروطه توسط مجاهدان و انجمن ایالتی تبریز در شهرهای آذربایجان .

(۷ تا ۱۱ دی) جنبش و آزادی یافتن بختیاری و اصفهان .

(آخر بهمن) جنبش و آزادی یافتن رشت و گیلان (زمستان) محاصره دوباره تبریز و جنگهای تبریز

با سمدخان شجاع الدوله .

۱۲۸۸ (فروردین) قحط و غلای تبریز در نتیجه ادامه محاصره و غلغلواری و یونجه خواری مردم و مجاهدان

(۹ اردیبهشت) ورود قشون روس به تبریز - گردن نهادن محمد علی میرزا به خواستهای تبریزیان - پایان جنگهای یازده ماهه .

(آخرهای اردیبهشت بعد) آغاز تجاوز سالدانهای روسیه تزاری به جان و مال مجاهدان و دستگیری و شکنجه دادن سران آزادی تبریز .

(۲۵ تیر) فتح تهران به دست مجاهدان و فرار محمد علی میرزا به سفارت روس و پادشاه شدن احمد میرزا .

(۱۸ شهریور) بیرون رفتن محمد علی از ایران .

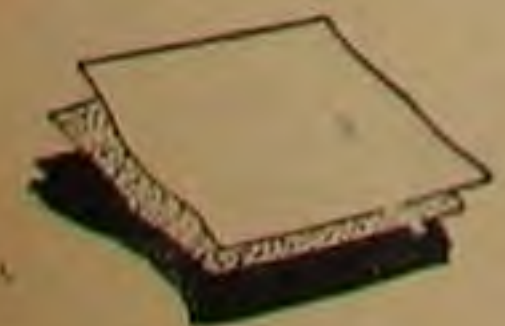
(۳۰ آبان) آغاز کار دوباره مجلس .

(۲۸ اسفند) احضار ستارخان و باقرخان از طرف دولت مشروطه ایران به تهران در امر یافتن دولت روس .

(۱۲۸۹) واقعه پارک اتابک و تیر خوردن ستارخان در تهران و خانه نشین شدنش .

(۱۲۹۰) بیرون کردن و از میان برداشتن دیگر سران مجاهد .

* مستخرج از تاریخ مشروطه کسروی



آذربایجان در جنبش مشروطه

احمد کسروی می- بوند که جنبش مشروطه تهران آغازیست و نیز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید. هر چند امروزه آدم و لکنی چون ابراهیم صفائی بر مودارو و ترهائی پس میروند که مجاهدان آذربایجان یک دست او باش بودند و ستارخان - آن انسان نیک نفس و جنگجو راهزنی پیش نبود که به خاطر غارت و جیاول می- جنگید. یک وقت به حساب و کتاب صفائی خواهیم رسید. سخن کسروی اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه با نفع توده مردم تمام نشد و حتی جنگاوران و پیشه-وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلا ستارخان و حسیندروا بگیریم) اما در صورت جانبازیها و مردانگیهای مجاهدان پاکدل آذربایجان بود که محمدعلی میرزای گستاخ را به زانو در آورد و دیگر توده های مردم را بر- آنکبخت و ثابت کرد که شرقیان هم شایسته زندگی آزاد می باشند *

و حرف زدن و موعظه کردن و جوش و خروش پیش برد. رهبران تهران می- توانستند آزادیخواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند. یسا از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهند به هر حال بسیج نیرو کنند. میتوانستند محمد علی میرزا را به نام سوگند شکنی از پادشاهی بردارند و با یک کار دلیرانه نقشه های او را خنثی کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمد علی میرزا را دست بسته گردانید. رهبران تهران به هیچ یک از این راهها بر نخواستند. آنها میخواستند کار را با ستمدیدی و نمایش مظلومیت هلست از پیش ببرند و نیازی به بسیج نیرو نمی دیدند. و اگر روزمباران مجلس آزاد- یخواهان تهران نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند (با وجود شجاعتی که نشان دادند) عاقتش همین بود که آمادگی نداشتند. نا گفته نماند عده ای از همین جنگندگان هم عضو « انجمن آذربایجان » در تهران بودند. اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد که در جای خود خواهد آمد. فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهمتر از آن طرحهایی که اعضای مرکز غیبی تبریز در نهان میریختند و به دست انجمن اجرا میکردند از چیزهایی است که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد وادامه یک جنگ پازده ماهه آماده کرده بود.

موقعیت

تبریز پس از تهران بزرگترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود. به همین جهت با وجود فاصله زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمد

های آنجا زودتر از دیگر جاها آگاه میشد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف بود یکی دولتی و یکی مال کمپانی. آگاهی از وضع تهران خود مایه بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بیحد مردم به این دو جا نیز در بیداری آذربایجانیان مؤثر بود. سالانه گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و سودا- گران و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار

به قفقاز می رفتند و در جاهای مختلف آن به کار های مختلف دست میزدند. احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند و به تجارت و قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند در ادبیات آن روزی قفقاز نیز منعکس شده است. برای نمونه داستان «وستا زینال» را از جلیل محمد قلی زاده و نمایشنامه «سرگذشت مرد خسیس» را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام میبریم.

اغلب شدت فقر و بیکاری بود که مردم را به آن سو می کشانید. هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسها را پر کنند و بر گردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز خود را به مشهد می رسانند و از آن راه بر میگردند. از این رهگذر است که مقدار زیادی لغات روسی در زبان آذربایجانیان وارد شده است. وقتی این گروه به وطن باز می گشتند آنچه را که

از احوال مردم آنجا و اروپا دیده و شنیده بودند به دیگران می گفتند و این امر تکانی در مردم می داد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت. آذربایجان با استانبول همیشه و به طریقه های گوناگون در تماس بود چنان که در دوران استبداد محمد علی میرزا و شدت جنگهای تبریز، در استانبول انجمنی به نام « انجمن سعادت» دایر شد که بیشتر اعضایش از میان بازرگانان آذربایجان بود و خود را نماینده انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند و همین انجمن بود که اخبار تبریز را به علمای نجف و اروپا و دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمکهای مالی مؤثری جمع آوری میکرد و می فرستاد.

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز بوسیله حسن رشیدیه بنا گرفت و بعد بوسیله هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین شاه روزنامه رسمی داشته. نخستین روزنامه غیر رسمی « اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول می نوشتند. بعد که در خود شهرها روزنامه در آمده، تبریز پس از تهران اولین شهر است که روزنامه بیرون میداده. علاوه بر این مجله معروف علا نسرالدین را هم نباید دستکم گرفت. هنوز پیر مردان تبریز اشعاری از همان مجله را حفظ دارند.

بازرگانی

کسروی می نویسد که آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه مردم ایران جلو تر می بودند و در بیشتر شهرهای کشورهای همسایه رشته بازرگانی بیشتر در دست اینها بود. همچنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. این بازرگانان از یکسو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفتهای دیگر نقاط جهان آگاهیهای بهارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند که خود مزاحم آزادیخواهان دیگر نقاط می شدند و انگل اجتماع شرمه می شدند.

مذهب

کشا کتشیهای کیش در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعی از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده در اینجا کینه های فراوان پرورده و خونها ریخته. یک نظر به عاشورای کتونی شهر اردبیل که مرکز نقل شاه اسماعیل و مذهبش می بوده. تسایر تعلیمات صفوی را خوب نشان می دهد. هر سال بالغ بر ده هزار نفر در این شهر قتل می زنند و ... نزدیکی آذربایجانیان شیعی با کردان سنی و بد گوئیهاشان باعث ریختن خونهای فراوان و کینهها و تفرقه های بیحد شده. محمد علی میرزا به دست کردها خونهای بسیاری از مجاهدان شیعی ریخته. گذشته از این، گرفتاریهای دیگری هم به نام شیخی و مشرع و بقیه در صفحه ۱۰



سنگ قبر ستارخان

در رثای عباس آقا تبریزی قاتل انابك اعظم

قطعه زیر روز آدینه بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد مقصوده در هنگام بر چیدن ختم عباس آقا بوسیله میرزا غفار زونوزی از مجاهدان قفقاز خوانده شده است:

آرقاداشلار ، قان نؤ کون تا جوشه گلین کابنات ثابت اولسون تا جهان بیزده کی عزم و ثبات ذلته عمده مرسجدور شرفلسی بیر معات ملتیه لازم دکیلدیر. بشله افسرده حیات ظلم و استبداد دؤزی ، درد و یاس ایامی دیر آرقاداشلار ، قان نؤ کون ، قان نؤ کمکین ایامی دیر

ترجمه:

برادران خون بریزید تا کابنات به جوش آید و عزم و ثبات ما بر جهان ثابت شود. مرگ با شرافت بر ذلت بسیار ترجیح دارد. چنین حیات افسرده ای برای ملت لازم نیست. دور ظلم و استبداد است و ایام درد و یاس. برادران خون بریزید که ایام خون ریختن است.

نهضت مشروطه

به مادری که وسیله شوهرانی بوده است دیگر چه توجه دارند ، دلالت محبت مهمند که هم اسرار را نگاهدارند و هم در فرستهای دیگر به کار آیند . به نظر من اگر مساله را اینطور طرح کنید بهتر است : بگویند چرا توان زایش از بین رفته است و چرا ما عقیم شده ایم و این درد از درد مرگ فرزند جگر خراش تراست .

آیا چنانکه میگویند پس از ده سال که می بایست به پیری رسیده باشیم هنوز بالغ نشده ایم و لایق عروسانی هستیم که به دستمان داده اند و کودکانه به همانها دلخوشیم ؟ مروسک که مال ما هست ، زائیده ما نیست . مشغولیت است و دل خوشکنک !

اینجاست که من و شما تا حدودی به هم نزدیک می شویم با این تفاوت که من میپذیرم به عللی هر چند ساختگی باشد بلوغمان به تاخیر افتاده است اما هر وقت مارا دلسداری داده اند که اگر فرزندان به دنیا نمانده است نارس به دنیا آمده و دلیلش اینست که بالغ نبوده ایم ، شما آنها را دروغ پنداشته و بالاتر از این آن دلدارها را وسیله عقیم کردن دانسته اید .

فرق من و شما اینست که من میگویم دوران عقیم بودن را طولانی تر کرده اند و حتی حاضرم در این مساله هم شك کنم اما امید بلوغ چرا در ما از بین رفته است .

استمرار در حالت بی ثمری و بیهودگی میتواند نابود کننده این امید باشد ولی اثرش ضروری و حتمی نیست و گرنه باید امید به استمرار را هم بکلی از دست بدهیم زیرا اگر زایش نباشد استمرار هم نیست و به گمان من نیروی زایش از آن جهت جنبش ندارد و افسرده است که اعتقاد به توانایی آن نیست .

آیا میشود این اعتقاد را به وجود آورد ؟ سرگرم شدن به مراسم ولادت فرزندی که نیست نه تنها بی معنی است بلکه یاد مرگ او و عشق به او را نابود میکند ، عشقی که لازمه فرزند داشتن است .

باید اول میان عروسک و فرزند واقعی فرق گذاشت و آنگاه آنقدر ساده لوح نبود که فرزند مرده را به جای زنده قبول کرد و شست شمع در محافل رنگین برایش آفریخت و حال آنکه بیش از چهل سال است که با تکبیر و منکر جرو بحث میکند و آنجا هم سخن از حرامزدگی اوست گوئی در دنیای مردگان هم راهی ندارد .

ولی تنها آگاهی به این امر هم کافی نیست یک نکته دیگر باید روشن شود که این فرزند را مادر بکشته است بلکه پدر عامل قتل است . پدری که نامحرم و بیگانه بوده است و اوست که فرزندی را که حاصل هوسرانش بوده و برخلاف انتظارش به دنیا آمده است نابود کرده است .

پس این را هم به خود بگیریم که ما از قدیم فرزندکش بوده ایم - این يك دليل دیگر بر ضد آن نظر شما که با استناد به فرودسی می گفتید . تاریخ ما همش فرزند کشی است اصلا فرودسی را دیگر آزار ندهیم و او را وسیله توجیه قتل و کشتن نکنیم او در حیات خود به اندازه کافی طعم سرگردانی و پریشانی و بی سامانی را چشیده است و حتی بعد از مرگ هم يك آخوند قشری نگذاشت در کورستان مسلمانان دفن شود چرا که رافضی بوده است .

ما دیگر مثل آن آخوند متعصب قشری روح بزرگ او را عذاب ندهیم . او خود دختری همچون خود داشته است و برای بار آوردن این دختر مساومی تحمل کرده است . به او کاری نداشته باشیم اگر راست میگوییم قدری شجاعت داشته باشیم مسؤولیتهای خودمان را به عهده بگیریم . این کار ضعیفان است که میکوشند دیگران را مسؤول گرفتاریها و نقصهای خود قلمداد کنند و اگر دیگران را بطور مشخصی نیافتند تاریخ و افسافه بیزبان هست که همه گناهها را به گردن آنها بگذارند .

اما روزی که تاریخ و افسانه هم نتواند این بارگران تهمت و افترا و مسؤولیت را تحمل کند به پرده دری خواهد پرداخت و کاش چنین می شد .

د . روشنگر

از اعیاد قدیم ایران جز نوروز هر چه بود فراموش شده بود . یکی از آنها را دو باره زنده کردیم و صورتی امروزی به آن دادیم و آن جشن مهرگان است .

درد فرادان برابوربجان بیرونی وامثال او (اگر امثالی داشته باشد) که تاریخ این سنتها را برای ما نگاه داشته اند وای بسا که بهنگام ضرورت از آنها هم استفاده کنیم .

اما چرا یکباره بقیه رازنده نمی کنیم ؟ دلیلش بی نیازی ماست . حالا که هر روز جشنی بین المللی هم هست دیگر بسده و بهمنجه و تیرگان و ... چه نیازی است و وقتی این جشنها فقط تشریفات خشک و خالی است همان بهتر که اصلا نباشند و ما که جشنهای زمان نزدیک را به تشریفات و حرف تبدیل کرده ایم برویم سراغ سده و مهرگان تا آینه دکان بدانند که ما قدر دانیم و قدر اسپران خاک را خوب می دانیم و (و غوغ ساها به هدایت و فرزند) و وا اسفا که هدفها از این هم پست تر است .

روز ۱۴ مرداد يك جشن قدیمی نیست اما برای نسل تازه چیزى شبیه آن جشنهاست . یعنی روح ندارد و بیان کننده حماسه و افسانه ای نیست چرا چنین است ؟ اما که هنوز از افسانه بی نیاز نشده ایم - که بی نیازمان می دانند ! و در کجای دنیا مردمان بی نیاز از افسانه اند یا می توانند بدون حماسه زندگی کنند مگر آن که افسانه ما کشتن روح و معنی و پرداختن به صورت و ماده باشد که من این را اگر در مقیاس جهانی قابل بحث بدانم خصیصه قوم و ملت مینی نمی شمارم و این را هم نمی پذیرم که ملتى بت ساز و قوم دیگری ذاتا بت شکن باشند .

به من خواهید گفت سیره ما فرزند کشی بوده است و لایق پروردن فرزند نیستیم منتهی وقتی او را می کشیم به ناله و زاری می نشینیم . شاهنامه را به یاد من می آورید که داستان ایرج و سلم و تورش قصه پر سوز و گداز کشتن فرزند و فرزندان است و رستم و اسفندیار و رستم و سهراب و سیاوش هم همینطور ! و یونانیها افسانه شان پدر کشی است . . . بگذار اینجاسختنان را قطع کنیم و بگویم که پدرکش و پسرکش چندان فرقی ندارند و کهر کم از کبود نیست .

می دانم باز هم حرفتان تمام نشده است . ما متهمیم که از زمان داریوش افتخارمان داشتن مردمان و اسبان خوب ، بوده است . مردانی که صبور بوده اند و بردبار همچون اسب و مردانی که یادمرگ در خاطرشان می مرده است و محو می شده است . میگویند اینجا همه سخن از تولد است اما تولدی پوچ و تولد چیزى که اصلا در دنیای ما نیست و حرف است و قال و مقال و خدا کند که چنین نباشد زیرا یاد مرگ همراه تفکر و تأمل و آگاهی است و یاد ولادت امری سطحی و ظاهر بینانه است . بخصوص که مولودی در میان نباشد یا ناقص المخلقه و کورو کر و مفلوج باشد .

دیگر بس است . چیزی میگویند که هر چه بگویند داستان خواری و ذلت خودمان است و آدمهایی که چنین شجاعانه به ذلت و خواری خود واقفند چگونه می توانند در قعر زبونی بمانند . آیا میخواهید برخی را مستثنی کنید ؟ این کار درست نیست . شاید بگویند اینها سفسطه و خلط می بحث است و ادعای دیگری را به ادعاهای خود می افزایند بپنی این که مولودی که ولادتش را جشن گرفته اید حرامزاده بوده است .

این مولود مرده را با این حرف در کور و حشمتك خود می لرزانید . مگر از این گفتهها چه حاصلی می برید گرفتیم که حرامزاده است . حرامزاده را که نباید کشت و از کجا که اگر چنین حکمی شود همه فرزندان کشتنی می باشند .

اگر نظراتان خطیبه آخوند و ملاست ، برای این فرزندان هم بسیار خطیبه خوانده اند و انگهی مگر مادر فرزند نامشروعش را دوست نمیدارد اگر میخواهید سکوت و بی تفاوتی در قبال مرگش را توجیه کنید مانی ندارد بگویند مشروع نیست ولی خودتان این را جدی نگیرید . ما خودمان این فرزند را بدنیا آوردیم منتهی وقتی کشتندش .

بیش از معرفی لمین هائی که در جنبش مشروطیت نقش داشته اند باید اهدا به اجمال بررسی کنیم که لمینیزم چیست ؟

« لمین » اصطلاح عامی است برای کسانی که در تولید شرکتهای ندارند ، با اینهمه از دسترنج اجتماع سهمی میبرند . فارجهائی هستند روئیده بر پیکر درخت اجتماع . وای بسا که بازهرهائی که به پای خود می ریزند ، درخت را میبخشکانند یا رنجور میسازند .

این اصطلاح شامل گروههای بسیار و بسیاری میشود . چشمگیرترین این گروهها دسته ای است به نام دلال محبت و نیازی به طول و تفصیل ندارد . دلال کاری جز این ندارد که به لطایف الحیل موجودی پیدا کند ، زنی یا پسری . و از او بهره کشی کند

اراذل محله ها دسته دیگری از لمین هاست . اینها کار ثابتی ندارند . اغلب با تهدید و حقه بازی از دیگران پول می گیرند و به اصطلاح زندگی میکنند . بعضی از اینها گاهی کار دولتی هم دارند و همین برهیتشان میافزاید و توشانرا کارگر تر میکنند .

نه فرصتی هست و نه نیازی که همه گروههای لمین را در اینجا نام ببرم . تنها به شمردن خصوصیات عمومی آنها بسنده می کنم .

— لمین فاقد وطن است . نه اینکه انتر ناسیونالیست و جهان وطنی باشد . هیچ جایی است نه همه جایی . مختصات خودش را فراموش کرده . نمیداند در چه زمان و مکانی زیست میکند .

— به ظاهر خیلی پای بند آداب و رسوم و ناموس است . بخصوص تظاهر میکند که از زنان و بچه ها حمایت میکند . اما فقط به منظور اینکه خود بهره برد . نمونه این لمین ها را میتوانیید در باشگاههای ورزشی و بعضی جاهائی که دختران و پسران جوان به ضرورت زیاد رفت و آمد دارند ببینید .

— لمین ایمان ندارد . اگر چه ممکن است ایمان مذهبی آمیخته به خرافات داشته باشد اما به هیچوجه وفا و محبت نمیشناسد . اعتقاد دادرسی را که درد نمیکند چرا باید دستمال بست . اما نهیلیست نیست . چرا که نهیلیست ارزشهای بی ارزش شده را نفی میکند و از سوی دیگر از جنبه مثبت در جستجوی ارزش تازه ای است . و گذشته از آن بانفی ارزشها با قدرت طبقه حاکم در میافتد . اما لمین آدمی است که همه ارزشها را نفی میکند و پذیرای هر نوع خواری و زبونی است و نمیشواید و نمی تواند با قدرت در بیفتد .

از این نظر چه ابراز خوبی است در دست حکومتی که هر از گاهی میخواهد سیاهی لشکر نشان دهد و دارو دسته زنده یاد مرده یادی راه بیندازد . لمین شبیه گردان خوبی است و برای او هیچ فرقی ندارد که زیر پرچم بزیید برود یا برای شهدا سینه بزند .

— سعدی ندارد . به نظرش زندگی بدون معنی و مفهوم است . همه اشعاری را که درباره بی وفائی دنیا گفته اند از بر کرده و گاهگاهی چاشنی کلامش میکند .

— شخصیت لمین از آداب و رسوم معتقد و سه ملت متأثر است . مشرب و بیگوری و تصوف به مفهوم غلط و معادول آنها ، یعنی هرزگی ، عیاشی ، بی بند و باری

و خوار شمردن همه چیز مگر شکم و زبیر آن ساکنین است . (معلوم است نه اگرستانسیالیسم مبارز سارانی و دیگران) - تسلیم و رضای بی چون و چرای بودائی ، غنیمت شمردن و در دود و زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزار بودن .

— بسیار زود جوش است . زود بهیجان می آید و هر جا راه ببری می رود . و همین است که گاهی در نهضت ها راه پیدا میکنند و از جوش و خروش که افتاد باعث از هم پاشیدن آنها میشود در هر نهضتی به وجود احساس باحرارن نیازی است و از اینرو گردانندگان نهضت ها بدون درنگ لمین ها را به خود میپذیرند و پایه های قدرت خود را روی شتزار دوششان میگذرانند و میبینی که شن وارفته و کاخ به ظاهر محکم روی سرش از هم پاشیده است .

به طور کلی لمین به دو نحو به نهضت صدمه می زند . بادستخوش جبهه ها و خواستهای طبقه حاکم شدن و به آلت کوبیدن مردم بدل کشتن و باوارد شدن در نهضت و خرابی بالا آوردن .

با اینهمه گسائی از میان همین لمین های بی ایمان کسانی بر میخیزند که با ایمان راستین پیش می آیند و تا آخر پایانداری میکنند و جان میبازند . نمونه این قبیل اشخاص را در نهضت مشروطه میبینیم .

لعمینیزم از امراض ساری دوره رکود و سکون است . در این دوران همه زیادتری پذیرای بیماری هستند چرا که نیاز شدیدی به بیخیری و فراموشی دارند .

برای داروغه سرخوش چه بهتر از گروهی شهریان بنکی خواب آلوده ! اینست که میبینی هر دستگاه صوتی و تصویری و هر نشریه ای ابزاری است در خدمت دستگاه بزرگ لمین سازی . برای این « فلسفه » هفت چوشر چه میلی بهتر از رنگین نامه های باطهای ازدواج و طلاق و قیلم فارسی ؟

در همه این نوارهای متحرک مرد زن سالمی نمیبینی . و آنکه سرانجام پیروز میشود لمین است که پشت پا به همه چیز زده است و معلوم است شکار کیست .

در فیلم « گنج قارون » چه فلسفه ای تبلیغ میشود ؟ فلسفه ول کن با یا دنیا را . دنیا میگذرد . قسایدی تلاش و مبارزه چیست .

مرد « خوشبخت » دست فروش فلیم حتی روی دست علم طلب هم میزند و هیچ چیز را به جد نمیگیرد .

لعمینیزم مقل خورده ای به دیگر اجتماع میافتد و آن را از پائین به بالایی تراند طبقه ی پائین اجتماع زودتر مبتلا میشوند و سپس نوبت خورده بوزرواها . داخل دوایر و کارمندان است و آنگاه بوزرواها . بدون شك این مختصر حق مطلب را ادا نمی کند خیلی حرفها به ضرورت ن گفته باقی میماند . در این خصوص تاکنون چیزی در ایران منتشر نشده است اما به روایت دوستی ، جوان نیکی گویا کرمانشاهی از سالها پیش دست اندر کار تالیف کتاب بزرگی درباره لمین های ایران است و فعلا در راه انتشار است .

اینك می پردازم به معرفی چندانی از لمین های دوره مشروطیت . درباره بقیه در صفحه ۴

ناصرالدین شاه چون نتوانست جلو تعدی حکام را بر رعیت بگیرد، خود را با حکام شریک کرد. برای هر ولایتی مبلغی پیشکش معین نمود که حکام باید قبل از حکومت خود بپردازند. مثلا فارس و خراسان هر یک دوست هزار تومان پیشکش داشت که همه ساله می‌بایست. حاکم قبل از تجدید سال بپردازد. این بود که حکام مجبور میشدند، رعیت را پیش از پیش بپسایند.

وقتی دولت احتیاج بیول پیدا میکرد، اگر دشتش جای دیگری بند نمی‌آمد، حکام را عوض میکرد و پیشکش‌ها جمع میشدند. حاکم جدید تا بقلمرو حکومت خود میرسد ناگزیر از جبران خسارت بود. جواز بجا بجا بجا را هم که قبل از وقت بدستش داده بودند، حالا مگر شمر جلو دارش تواند بود.

هر حاکمی تا آنجا بیکه طمعش قدمیدار بر مالیات بلوکات قلمرو خود می‌افزود. آنها بنایب الحکومه افشار می‌آوردند، تا بیا الحکومه با بر بلوک باشی ها و بلوک باشی های کدخدایان، کدخدایان هم بر زار همین. حالا بکراز دهقان بقدر می‌بایست در آورد که از کدخدا گرفته نشاء هر یک سهمی از آن ببرند.

عبداله مستوفی می‌نویسد، «مالیاتی که رعیت می‌پرداخت شاید دو برابر چیزی بود که برای یک ده در جزو جمع تشخیص شده بود.» (زندگانی من). و بگفته کسروی مالیات گزارده دولت در کرمان ۴۴۰۰۰ تومان بود در حالیکه مالیاتی که حکمرانان گرفته بودند به ۱۷۰۰۰۰ تومان سر میزد. (در حدود چهار برابر) دفتر مالیاتی مستوفیان چیزی بود که تنها خودشان از رمز و اسرار آن سردر می‌آوردند. این رموز در خانواده آنها ارثی بود و از پدر به پسر میرسید. دفتری را که با آن بدولت حساب پس میدادند غیر از دفتری بود که از روی آن مالیات می‌گرفتند.

غیر از مالیات ارضی مستمر، مردم ناگزیر از پرداخت مالیاتهای اتفاقی نیز بودند. سیاهی وقتی در فارس سفر میکرده نوشته است که مردم دارند باجی می‌پردازند که بمناسبت حمله

اجتماعی

ایران

توده مردم هنگامی تن با انقلاب می‌دهند، و داروی تلخ را سر می‌کشند، که از وضع نومید بشوند، و تنظیم درست منافع، امتیازات متقابل، اصلاحات، همه اینها را آزموده باشند. آیا میتوان گفت مردم این دارو را تحلیل میبرند؟ تو فانهای بس سهمگین است که آنها را بدین سو میبرند.

زان پل سارتر

نوشته‌ی: رحیم رئیس‌نیا

کردها به آذربایجان وضع شده است. (مالک و زارع) جز اینها دهقان بی چاره رسوماتی نیز بعنوان مختلف می‌پرداخت (یعنی از وی گرفته میشد). پیشکش، خدمت بها، قلوک، ناز شست، مالیاتی که بمناسبت ایجاد گرفته میشود... از این قبیل.

خلاصه مامورین تا آنجا که زورشان میرسید و دلشان میخواست، از مردم می‌گرفتند. اخاذی دولت بعنوان مختلف بقدری بود که بگفته لرد کرزن، «مقدار مالیات به ۳۰ درصد جمع محصول و بطور متوسط به ۲۵ درصد میرسید.»

ایلات و دهقانان:

در مقابل همه اینها، دهقان نامی نداشت. از هر چند بکاهی، هست و نیستش، توسط کوچ نشینان چیاول میشد. دهات سر راه کوچ نشینان کارشان زارتر بود. کشته‌هایشان لگد مال،

حیواناتشان غارت و خانه‌هایشان چا پیده میشد. دولت مرکزی هم کاری باین کارها نداشت. کوئی این کارها برای وی نیامده بود. ایلات جسارت را با نجا رسانده بودند که حتی برای دهات مجاور مالیات وضع میکردند. بگفته خانم امتون، «دهقانان اسیر آباد سهم معینی از غله خود را بخانی که در مجاورت آنان بسر می‌برد می‌دهند و در عوض این خان و قبیلۀ او از دزدیدن اموال دهقانان خودداری می‌کنند، و اگر قبیلۀ دیگر چیزی از آنان دزدیده باشد می‌گیرند و بددهقانان پس میدهند.» (ص ۳۰۱) چرا دولت از این کارها جلوگیری نمیکرد؟ باین موضوع خواهیم پرداخت.

رعیت چه میتواندست بکنند؟

همه این عوامل دست بدست هم داده، فقر و زبونی برای دهقان باری می‌آوردند. دشتش از همه جا کوتاه و امکان در دماندن برایش مشکل میشد چون مایه و پسندازی نداشت، زندگی سخت بسته بموامل جوی بود گاه آسمان هم با این بیچارگان لج میکرد. آنوقت دیو گرسنگی فرا می‌رسید و با داس مرگ بوته‌های حیات آنها را قطع می‌کرد. دهقان یا می‌بایست میعانند و می‌مرد و یا بدنیبال امیدوی موهوم راه دیار غربت را در پیش میکردت، جلای وطن میکرد و بچه خفت‌ها که تن در نمیداد. به گفته میرزا رضای کرمانی قائل شاه شهید در مجاکمه خود، «... قدمی از خاک ایران بیرون گذارید خواهید دید. در عراق عرب، قفقاز، ... هزاران ایرانی بیچاره از فشار ظلم، وطن عزیز را ترک کرده برای امرار حیات به پست ترین کارها تن در داده‌اند، هر چه باربر، چاروکش، خوران و مزدور که در آن نواحی ببینید، همه ایرانی هستند.»

بنوشته سفر نامه ابراهیم بیک، در دهات و قصبه‌ها، در قبرستانها و سنگ قبور کمتر نام مرد دیده میشود. همه نام‌زنت گویی شهر زنان است. نازم مگر این جلای وطن کردگان در دیار غربت، از دست سفرا و قونسولها و بستکان لاشه و جیفه خوار ایشان آسودگی داشتند؟ ممکن نبود.

نامه‌ای را که آقای طباطبائی به مظفرالدین شاه نوشته گویای روزگار سیاه رعیت مظلوم می‌باشد.

«... مملکت خراب، رعیت پریشان و کدا، دست تعدی حکام و مامورین بر مال و عرش و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین، اندازۀ ندارد. هر قدر میلشان اقتضامیکند، می‌برند. قوه قضیب و شهنشاه به هر چه میل و حکم کنند، از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند، این عمارات و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده، تمام رعیت بیچاره است...»

پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که

نداشتند بدهند، بترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزافی فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند...»

آنها بی که در غربت سر می‌کردند، ممکن نبود که لانه و آشیانه خود را فراموش کنند، و همیشه در فکر و آرزوی آن بودند که بهبودی در کارها حاصل شود تا دیگر بار بسوی کاشانه خود خرامند. یکی از همان هجرت کرده‌ها که به مسافری ایرانی بر میخورد می‌گوید، «اگر دولت ایران، دولت بودی در مملکت خود قانون و نظام مساوات داشتی رعیت را بحکام بقیمت حیوانات نفروختی هر آینه ما متحمل تحکم بیگانگان که دشمن همه چیز ما هستند نشده، بسوی ایران هجرت می‌شودیم.» سفر نامه ابراهیم بیک.

آنها بی که بر می‌گشتند، اغلب با افکاری نو و نقشه‌های مترقیانه، وارد ایران میشدند و تخم آزادیخواهی را در دل مردم دورو بر خود میکاشتند. وقت انقلاب در گرفت، دهقانان آنها را با آغوش باز پذیرفتند، بعضی‌ها تا جان داشتند در راه آن جانبازی کردند. ستارخان خود و اغلب هم‌زمانش از بین طبقه دهقان بر خاسته بودند.



دسته بزرگی از مجاهدان بهر اهی و سالار مصلی در مسجد کبود

همین دهقانها بودند که شوریدند، و مباشران و دارو دستۀ اربابان و فئودالها را از دهات خود راندند و بهره مالکانه ندادند، منتهی طبقه دهقان بقدر کافی به نقش تاریخی خود آگاهی نداشت. از اینرو در اثر جهالت و نادانی خود، بیشتر آلت دست میشد و سهمی را که میبایست از انقلاب نمی‌برد.

زمینه اجتماع شهری

رقابت های

استعماری و رشد تجارت:

از دیرباز، تجارت یکی از وسایل گذران مردم ایران بوده است.

در قرن نوزدهم، این کشور بیش از پیش مورد توجه دول استعماری (مخصوصا روسیه تزاری و انگلیس) واقع شد. ایران برای انگلیس از دو نظر قابل توجه بود. دروازه هندوهندیکه برای انگلیس ارزش حیاتی داشت. محسوب میشد. نیز برای سوداگری انگلیس بازار بکری می‌شد. ساخته هایش را در آنجا می‌فروخت و از مواد اولیه آنچه را که لازم داشت بقیمت ارزان می‌خرید.

روسیه تزاری نیز سالهای سال بود که چشم طمع در ایران می‌داشت. وسیت نامۀ پطر مقام خاصی باین قسمت از عالم قایل بقیه در صفحه ۹

حسن روز بیکر

رودی به سترونی

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟ که قصه قصه‌ی زبان و خنجر است. و قطره قطره سرب داغ و خنجره، و سینه و گلوله، زانوان سست.

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟ سراسر آفت است و هر گیاه نودمیده را

به خشکی و

سترونی

نشانه است؛ و بر گهای سبز و ترد و تازه را ملول ناشیده داستان رویش

[از زبان ریشه‌ها و شاخه‌ها.

کنون که اینچنین سترون است خاک، درخت یاسمن درخت نسترن، گلی نمیتوان شد و شکوفه زد. خوشا، خوشا سبزی تمند و دیر پای خارها.

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟ چگونه میتوان نشست و دم نزد؟ چگونه میتوان شکست بسدا؟

آغاز و انجام یک نهضت

داریوش آشوری

هر انقلاب دارای معنای خاصی تاریخی است. انقلاب به معنای رسیدن جامعه به نقطه‌ای بحرانی در روابط درونی خویش است. به معنای یک نقطه‌ی پرش تاریخی برای قشرهای نو خاسته‌ی جامعه علیه طبقه یا طبقات حاکم است و از این جهت است که یک جامعه‌شناس بزرگ انقلاب را «لو کوموتیو تاریخ» می‌خواند هر انقلاب از اینرو دارای معنای تاریخی است که معنوی طبقه‌ای دارد و تنها در پرتو تحلیل موقع طبقه‌ای جوانب هر انقلاب است که میتوان آن را درک کرد و هر تحلیل که تنها به جنبه‌های ظاهر این پدیده توجه کند، یعنی تنها پدیده‌های سیاسی یا توجیه‌های عقلی آنرا که بدست متفکران وابسته به طبقه‌ی نوخاسته انجام میشود، ببیند، از سطح قضایا هرگز به عمق آن نخواهد رسید. انقلاب مشروطیت ایران را تنها از چنین دیدگاهی است که میتوان دید و دریافت.

نهضت مشروطیت ایران یک جنبش لیبرال بود در جامعه‌ی بی که در آن حاکمیت اشرافی فئودال برقرار بود و از اینرو تمام مشخصات یک انقلاب طبقه‌ی متوسط را داشت نهضت مشروطیت اگر چه سورت یک انقلاب سیاسی آزادخواهانه را داشت و تمام شعارهای آن سیاسی بود، اما در نهاد خود، مانند همه‌ی انقلابهای بزرگ، جنبش یک طبقه‌ی در حال رشد برای در آوردن مواضع قدرت از چنگ طبقاتی بود که با در دست داشتن قدرت سیاسی، سد راه رشد او بودند.

اگر نگاهی به موقعیت جغرافیایی این نهضت، یعنی مراکز اصلی رشد آن بکنیم، بویژه اگر آنجاهایی را در نظر بیاوریم که پرشور تر در راه آن جنگیدند، میتوان دید که حوزه‌ی رشد این نهضت از چند شهر بزرگ شمالی، شمال غربی و مرکزی این سرزمین تجاوز نمی‌کند و این شهرها همانهایی هستند که مستقیم بر سر راه رابطه‌ی اقتصادی و فرهنگی ایران با خارج، بویژه با اروپا، قرار دارند؛ یعنی محلهایی که بر اثر همین رابطه یک طبقه‌ی متوسط رو به رشد را در دامن خود پرورده و آن را به یک قشر انقلابی بدل کرده‌اند.

انتقال مراکز رابطه‌ی اقتصادی و تجارتی این سرزمین از شهرهای جنوبی و مرکزی به شهرهای شمالی در تاریخ این سرزمین حادثه‌ی بسیار با اهمیتی است. د فلات ایران تا پیش از کشف راههای دریایی اگر هم تنها راه نبود، دست کم بزرگترین راهها بود از شرق به غرب، معبر ابریشم و ادویه و کافور و کالا از چین و هند و ایران به طرابوزان و طرابلس و شام. برای دنیای غرب، در معبر همین کاروانهای حامل ثروت بود که شهرهای استخواندار ما برپا شدند... اما از وقتی راههای دریا باز شد... از شهرهای ما و از شهر نشینی نیم بند ما و از تمدن ما همچون ماری که پوست بیندازد و برود، فقط پوستی برجاماند... از این نوع شهرها هنوز فراوان داریم. بوشهر را داریم و کرمان را و نسا حدودی یزد را و بخصوص ابرقورا... (جلال آل احمد، «غرب زدگی»، از زمانی که ایران از سر راه

کاروانهای پر متاع به کنار افتاد، خون در رگهای اقتصادش فرسود و روی به ویرانی و انحطاط گذاشت که قهری آن انزوای سیاسی و اجتماعی و فرو رفتن در خواب سنگین و تبدیل شدن به یک جامعه‌ی بسته بر اساس اقتصاد بی تحرک روستایی بار رابطه‌ی مالکیت فئودالی بود و خشک شدن سرچشمه‌های فکر و فرهنگ و فرورفتن به گسرداب جهل و تمسب و خامی به دنبال آن فراسید. و به قول اشپنگلر به تمام معنا به یک «ملت بی تاریخ» بدل شدیم. تا آنکه انقلاب صنعتی اروپا و بسیاری کالاها راههای تازه‌ای در تجارت بین المللی گشود و از نیمه‌های قرن نوزدهم که توسعه‌ی امپریالیستی اروپا در آسیا و آفریقا آغاز شد، ناگزیرمان نیز می‌بایستی مصرف کننده‌ی قسمتی از آن کالاها می‌شدیم و از اینرو راههای تجارتی خاصی از شمال و شمال غرب این سر زمین به روسیه و عثمانی و از آنجا به اروپای مرکزی و غربی گشوده شد و بر اثر این رابطه‌ی تجارتی بود که شهرهایی مانند تبریز رشد بسیار کردند و بویژه تبریز به بزرگترین مرکز فعالیت اقتصادی و تجارتی بدل شد و همان موقعیتی را به دست آورد که اسفهان در عصر صفویه داشت (بعدها که راههای تجارتی ایران به روسیه بسته شد و راههای تجارت به جنوب و به بندرهای خلیج فارس منتقل شد، بیشتر بازرگانان آن ناحیه به تهران و شهرهای عمده‌ی دیگر مهاجرت کردند.)

بر اثر چنین رابطه‌ی بود که در شهرهای عمده‌ی سر راه این رابطه‌ی تجارتی - که راهایشان به مرکز می پیوست یک طبقه‌ی متوسطه قدرتمند و ثروتمند نطفه بست و از میان این طبقه بود که اولین قشر روشنفکران عاصی پدید آمد و راه انقلاب را هموار کرد. روشنفکران جنبش مشروطیت ایران فرزندان این طبقه‌ی در حال رشد بودند که آگاهی پیش رسی نسبت به منافع و خواسته‌های طبقه‌ای خود یافته بودند، بدین معنا که بر خورد مستقیم این گروه با اندیشه‌های لیبرال اروپا و مشاهده‌ی نتایج پیروزی انقلابهای بورژوازی آن سامان این گروه را به ابزارهای فکری مجهز کرده بود که در تسریع و پیش‌رسی انقلاب نقش موثر داشت.

این نکته‌ی مهم، یعنی پیش رسی انقلاب به علت آگاهی زودرس طبقه‌ی متوسط به موقعیت تاریخی و اجتماعی خود عامل است که سرانجام به شکست و دیگر گونگی تقریباً تمام جنبشهای لیبرال - بورژوازی آسیایی انجامید، یعنی قبل از آنکه این طبقه از لحاظ نسبت خود در جمعیت کشور رشد قابل ملاحظه‌ای کند، بعلمت آن آگاهی پیش‌رسی دست به طغیان زد که سرانجام به نومییدی و شکست انجامید. البته این امر - یعنی قدرت بیشتر گرفتن آن طبقه در جامعه امکان پذیر هم نبود، زیرا قدرتهای استعماری غربی مانع آن بودند که آن بورژوازی سوداگر این کشورها تبدیل به بورژوازی صنعتگر شود - سر نوشت کسانی که اولین گامها را در راه پدید آوردن سمت در این کشور کوشیدند، نمودار این حقیقت است.

روشنفکران نهضت مشروطیت ایران منمکس کنندگان خواسته‌های آن طبقه

در حال رشد بودند، و روشنفکران وابسته به هر طبقه این خصوصیت را دارند که خواسته‌های طبقه در ذهن آنها سورت عقلی می‌یابد (به اصطلاح «راسیونالیزه» میشود) و این روشنفکران که مستقیماً از منابع جنبشهای لیبرال غربی تله‌ی می‌کردند و نهادهای اجتماعی تحقق یافته در آن سامان را عیناً یا مقتضیات طبقه‌ای خود - که در مرحله‌ی خاصی سورت منساق و مقتضیات عمومی جامعه را می‌گیرند - منطبق می‌یافتند، و خواهان آن بودند که عیناً آن نهادها در این جامعه نیز تحقق یابد یعنی خواهان دموکراسی لیبرال - بورژوازی بودند. خواندن نوشته‌های دهسدا، مالبوف، میرزا ملکم خان و همی پیشروان جنبش روشنفکرانه‌ی مشروطیت نشان میدهد که ایشان همه شیفته‌ی فوریه‌ها و نهادهای اجتماعی بودند که از پس جنبشهای لیبرال اروپای غربی شکل گرفته بودند. در این میان گروهی نیز بودند که از انقلاب روسیه و جنبشهای سوسیالیست تأثیر پذیرفته بودند، اما شماری ایشان بسیار کمتر و عقایدشان خامتر بود و نتوانستند بر روی مجموعه‌ی جریان اثری چندانی داشته باشند.

امان نهضت مشروطیت به دلایل بسیار محکوم به شکست بود. مهم‌ترین این دلایل همان بود که قبلاً اشاره کردیم، یعنی ضعف طبقه‌ای که نهضت متعلق به او بود یا پیشرو نهضت به شمار می‌آمد. طبقه‌ی متوسط پیشرو انقلاب، با آنکه اولین حرکات خود را به سوی تبدیل به بورژوازی صنعتی انجام داده بود، هنوز جز در چند شهر بزرگ قدرتی نداشت و در مجموع جمعیت کشور - که در حدود ۸۵ درصد آن در روستاها می‌زیستند - قشر ناچیزی بود و گذشته از آن در دوسوم از خاک کشور پایگاهی نداشت، بدین معنا که سرزمین‌های مرکزی و جنوبی کشور از شهرهای بزرگ تهی شده بود به همان دلیل که گفتیم، نهضت مشروطیت بویژه از حمایت اکثریت روستایی مملکت محروم بود و آن اکثریت در چنگال حاکمیت یک قشر اشراف فئودال، که تحت حمایت سیاستهای استعماری بودند، سخت سرکوفته و ناآگاه بود و نهضت توانایی آن نداشت که اسالت خود را در نظر آنان توجیه کند. گذشته از آن پایه‌های رژیم فئودالی - خانی در ایران چنان مستحکم بود که تکان دادن آن به این آسانیهایی ممکن نبود، زیرا حوزه‌ی فعالیت آن طبقه‌ی متوسط و روشنفکران آن از حول و حوش یک خط ارتباطی که پایتخت را به چند شهر شمال و شمال غربی وصل می‌کرد و از آنجا به اروپا می‌رسد، تجاوز نمی‌کرد. و در واقع بیشتر فشار بیرونی، یعنی آن آگاهی زودرس ناشی از آشنایی با جنبشهای لیبرال اروپا بود که این نهضت را تسریع کرد و از قوه به فعل در آورد. پیروزیهای مکرر و چشمگیر انقلابهای لیبرال در سراسر اروپا - از فرانسه تا روسیه - سیر تکوینی نهضت را تسریع کرد، بی آنکه زمینه‌ی اجتماعی داخلی آن کاملاً آماده شده باشد یعنی قبل از آنکه طبقه‌ی متوسط رشد کافی و به کمال کرده باشد، انقلاب در رسید، یکی از عوامل تسریع کننده نیز ضعف و فتور حکومت مرکزی بود که بیشتر نفوذ بیگانه در فاسد کردن پایه‌های آن موثر بود. تأثیر عوامل سیاسی خارجی، یعنی نفوذ سیاستهای استعماری را نیز نباید فراموش کرد و صف بندی دو سیاست بزرگ استعمارگر در ایران از عوامل محرک زودرس انقلاب بود.

جنبش مشروطیت اگر چه به ظاهر پیروز شد و در زمینه‌ی تحقق شعارهای

سیاسی خود پیروزیهایی به دست آورد، یعنی توانست نهادهای اجتماعی دستاورد خود را مستقر کند، اما هرگز نتوانست محتوی لازم را به آنها ببندد. ایران بند از انقلاب مشروطیت سناح صاحب مجلس و حکومت قانون شد، اما این دو هرگز به معنای واقعی تحقق نیافتند. زیرا این نهادها به خودی خود نمی‌توانند محتوی لازم را برای خویش فراهم کنند و اگر زمینه‌ی اجتماعی واقعی نداشته باشند، جز پوسته‌ای ظاهری نتوانند بود. روشنفکران و آزادخواهانی که با شیفتگی خاص به این نهادها در جوامع غربی می‌نگریستند، گمان میکردند که این نهادها به خودی خود می‌توانند وجود قایم به ذاتی باشند. آنها در واقع متوجه این نکته نبودند که پیدایی این نهادها در جوامع غربی و رشد تکامل آنها تابع عوامل مشخصی خارج از خود آنها بود. عوامل مشخص اقتصادی و اجتماعی بود که این نهادها را برپا داشته و تکامل داده بود. نه خیر خواهی روشنفکرانه یا بشر دوستانه. بدین ترتیب بود که آن نهادهای اجتماعی که بدست طبقه‌ی متوسط در یک پیروزی سوری بر «استبداد» پدید آمد، بزودی به ابزارهایی در کف طبقات حاکم سابق بدل شد و همانها بودند که از طریق مکانیزم «حکومت قانون» با تأیید متنفذترین سیاست خارجی در ایران به حکومت خود ادامه دادند و در واقع با پدید آورده‌های خود از جلوی راهش را سد کردند، جلوی بیداری مردم روستا را گرفتند و بویژه راه صنعتی شدن مملکت را سد کردند و در این زمینه از حمایت خاص سیاستهای استعمارگر بر خوردار بودند. همه‌ی اینها به این دلیل بود که قدرت اصلی که ناشی از بنیاد و ساختمان اقتصادی - اجتماعی جامعه است، در دست طبقات حاکم قدیم بود و طبقه‌ی نو خاسته، اقلیت ضعیفی بیش نبود.

نمونه‌ای از نسبت قدرت و رابطه‌ی طبقات را می‌توان در ترکیب مجلسهای قانونگذاری ایران دید. در سراسر دوره‌ی مشروطیت تا مجلس نوزدهم (پایبسته) اکثریت کرسیهای پارلمان در دست فئودالها و خانها و نمایندگان آنها بود و طبقه‌ی متوسط شهری جز تئنی چند از نمایندگان خود را از چند شهر بزرگ آنها فقط در چند دوره، نتوانست به مجلس بفرستد و این تئنی چند نماینده‌ی آنها بودند که قبل و بعد از دوره‌ی قدرت بیست ساله همواره اقلیت آزادیخواه مجلس را تشکیل می‌دادند و مدافعان قانون بودند و دیگران تنها برای آن بر کرسیهای مجلس تکیه زده بودند که از دست اندازی قانون پیروزی اقتدار و منافعی مانع شوند. بدین ترتیب بود که طبقه‌ی متوسط انقلابی نومید و سرشکسته از ناکامیهای خود به پاس صمیق فرورفت و هر روز شاهد فروریختن پایه‌های ساخته‌ی خود بود و سیاستهای استعمارگر نیز، علاوه بر طبقات حاکم به دست نمایندگان خود بدست در تحریک آن پایه‌ها می‌کوشیدند. ناله‌های زار روشنفکران آزادیخواه بر لایحه‌ی معزول مشروطیت از این سبب بود. شعارهای پیروز عشق و عارف در راه مشروطیت و قانون و آزادی منعکس کننده‌ی حرمان آن طبقه و روشنفکران آن از نهایت کار بود و نیز ناسیونالیزم پرشور و نومید آنها عکس العمل آنها در برابر پنجه انداختن استعمار بزرگ و ریشه‌های مملکت بود.

اما آن آشفتگی و گسسته‌گی رفت و و برآکنندگی ناگزیر بایست جای خود را به یک نظام مصلط و فئوی حکومت بقیه در صفحه ۱۶

بلوای شیر

گوشه ای از تاریخ شریعت

یادداشت‌های روزانه حاج محمد تقی و بیکیری

جناب سردار و جناب سالار از این سنگر به آن سنگر رفته، سرکشی می فرمودند و مجاهدین را از حمله بردن منع می نمودند تا از روباه بازی گذشته شیرگیر شوند.

خواهد کرد. چون روز
فردا باغ و جنگه این روز
را دید ملاحظه نمود که
هوای نهندگه است نه بازی
چند. مجاهدین شرسولت
مرکز از نلاطم دریای
لنگر دشمن روگردان نمی-
باشند و چون سدا سکندر
از تهاجم فوج یا جوج ماجوج
استادگی دارند و برق
تنگه های ایشان بسیار
بسیارتر است. مصلحت
چنان دیدند با بعضی آقایان
مسئولین که آدم فرستاده
به روز مهلت بگیرند، که
صلح داده شود، و حال
آنکه پولیتیک بود که
شکسته های خودشان را
بیتند و استعداد کاملی
حاضر نمایند.

در روز ۱۳ و ۱۴
و ۱۵ شهر جمادی الثانیه
روا نشد. واسطه ایشان
آمده و جناب سردار این
معنی را می دانست که می-
خواهند استعداد جمع
نمایند. با همه این مهلت
را جایز دانسته و دادند.
ولی در اینجا شمه ای
از احوالات دیگر عرض شود.
چند روز پیش از این
فقر مملکت جمع شده، تلگراف
قریب باین مضمون به
اعلی حضرت همایونی نوشته
و نمودند:

گرفته شود. در حضور
ایشان و در نزد باریان
مستبد سرکردگان
مجاهدین که جان نثار مملکت
و روسای انجمن مقدس
و واعظان ملت اند. ولی
در باطن و واقع امر در
نزد خداوند جلیل و صاحب
عصر امام زمان عجل الله
فرجه این آقایان مستبدان
دین فروش و سرکردگان
دزد و در باریان خایین
می باشند. اگر امام عصر
صلوات الله علیه و آله حاضر
شود، عرصه عالم را از
لوٹ اینگونه ظالمان که
مخرب شریعت احمدی
صلی الله علیه و آله و
پامال کنندگان دوستاران

و شیعیان حیدر کردار و
فروشنندگان مملکت
ایرانند پاک خواهد فرمود.
و دیگر اگر رای شریف
همایونی بر این قرار گیرد
که به رعیت ظلم نشود،
و مال کسی به غارت نرود
این ظالمان نخواهند
گذاشت.
چنانچه بعضی در -
باریان مستبد علنا به حضرات
حجج الاسلام نجف الا-
شرف ناسزا می گویند.
و حال آنکه ایشان نایب
امام علیه السلامند. چنانچه
احکام ایشان را در خصوص
مشروطه تلگراف فرموده
بودند که حامی مشروطه
حمایت کننده امام زمان

برپا شود، و صاحبان
تیول و مواجب بیجا که از
دسترخ رعایا و بزرگتر،
آن دشمن امام در تهران
و عشرت و فاعل مفعول و
شارب کونیاک و عراق و
بازنده شطرنج و گنجف
و سازنده مجلس مطرب،
دیگر راضی شوند و مجلس
شورای ملی جمع شود، یا
انجمن ایالتی که نهی از
منکر و اجاری می نماید،
یا صاحبان غله و انبار و
مالکان املاک غصبی که
بک حصه از هشتاد و شش
حصه ابقای نموده و به
همه اش صاحب شده.
صاحبان املاک در بیان
جفت می کشند.

و این عاصیان هر روز
به حمام می روند و بخود
شان عطر می زنند. در هر
جا به زن صاحب جمال و
مال صاحب شده، و عیش
می نمایند. از اندرون
با کمال معانتت بیرون آمده،
بیچاره عوام رعیت رکوع
می نمایند، و دستش را
زیارت می نمایند؛ راضی
می شود که روزنامه نویسان
قیایح اعمال آن را بنویسد
تا اینکه آزادی بشود که
کلمه حق را هر کسی به
گوید، در مناظر واعظان
مقصدین پرده از روی کار
شان بردارد، یا در مجلس
عدلیه ملک غصبی را گرفته،
به صاحب رد نمایند.

هر قدر اهالی غیور
تبریز در مقام مشروطه طلبی
سخت بسته ایستند، اینها
نخواهند گذاشت. ایمان که
اول مرتبه رفته، و سیاهی
معاصی نقطه سفیدی ایمان
را پوشیده، و قلب معکوس
شده، ابتدا از این گونه
اشخاص عمل حسنه سر
نخواهد زد. و هرگز رحمی
در دل این ظالمان نخواهد
شد. چنانچه تا بحال بیست
روز است که بی جهت و بدون
سبب و بیگناه گلوله توپ
و تفنگک بر اهالی بیچاره
تبریز می ریزند. مردوزن
در کوچه ها و خانه ها به کلوله
می افتد و مقتول می شوند.
ای نشستگان اسلامیه
این کودکان معصومان
چه گناه دارند. و این زمان
بیچارگان چه تقصیر کرده اند.
در میان چادر شب کلوله
به سینه اش می خورد و در
کوچه می افتد و جان تسلیم
می نماید. شما می گوئید ما
مسلمانیم، و می گوئید ما
عاقلمیم. آیا چگونه راضی
شدید که در عرض این مدت
بیست روز تا چه اندازه
قتل و غارت شده و چه قدر
خون شیعه اتنی عشری مذهب
بشاحق ریخته شد. و چقدر
ناموس بیاد رفته، و چقدر
بقیه در صفحه ۱۱

شبنامه

بدر تاجدار اتوار تاریخ
عالم نشان میدهد که اهالی
غیور تبریز الی حال باغی
دولت علیه ایران نشده و
به دیگر دولت اطاعت
نکرده. مگر ما عیال شما
نیستیم که این ظالمان مستبد
و سرکردگان بیچاره ما را
می کشند، و اموال ما را
غارت مینمایند. چون
تلگرافخانه ضبط بود از
تلگرافخانه کمیابیه به -
اطلاع قونسولها به تهران
مخابره شد و جواب نیامد.
معلوم است عرایض
و ظولما نعمت رادر باریان
مستبد به خاک پای همایونی
نمی رسانند. و اگر تلگراف
ملت هم برسد و جواب آید
در تبریز نخواهند داد.
چنانچه وقتیکه در باغ -
شمال جناب سالار به رحیم
خان حمله برد، و او هم
خود را که ناخته بود،
و دانسته از کجا خودش
را برهاند؛ در آن اثنا
تلگرافات تهران در زیر
مشتبها نمانده بود. از
آن جمله تلگرافی به این
مضمون در جواب تلگراف
فوق بود که: رحیم خان
من راضی نیستم و حکم
نکرده ام که ملت را به کشتن
عوارض را غارت نماید.
همینند که اشرار گرفته
شود. با کسی کاری نداشته
باش و شهر را آرام نماید.
در این مقام چند
مطلب مهم هست که اهالی
میسگویند: اول اینکه
اعلی حضرت همایونی در
تلگراف فرموده که اشرار

نمونه ای است از شبنامه، هایی که
پیش از به توپ بستن مجلس در تهران و
تبریز و بعضی شهرهای دیگر در میان مردم
بخش می شد:

سوال و جواب «میرزا حسین خان» با «میرزا
احمد خان» در خیابان علاءالدوله
سوال - چطور است احوال شما؟
جواب - چه میبوسی برادر از حال من، هر روز
از خدا مرگ میخواهم. شغل و کاری که نیست. عیالات
که زیاد، نان و گوشت هم حالش معلوم است. گدائی
هم که نمیتوانیم بکنیم. غیر از مرگ از برای صلاح
نیست.
س - باید راضی بود. خداوند همه چو خواسته است
باید صبر کرد.
ج - خاک بر سر ما اهل این مملکت بکنند.
چه طور شد که خدا از برای یکصد و بیست مملکت
که در روی زمین است باید عزت و ثروت و امنیت و
عدالت و آسایش و مکننت و غنی بخواهد با آنکه همه کافر
هستند و از برای یکمشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت
و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد؟ اینک ظلم است.
خدا ظلم نمیکند.
س - پس شما که میفرمائید این خرابی از جانب
خدا نیست، پس از جانب کیست؟
ج - تفسیر از شاه است که مال و جان سی کرور
نفوس را بچند نفر دزد راهزن خدا شناس جاهل داده
که این اشخاص با این یکمشت مردم در ماندند. سیر ذلیل
هر چه اراده مینمایند میکنند.
نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض
و نه ناموس. یک مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل
را در همه روز در آسباب ظلم خورد مینمایند هر چند
سلطان بشخصه ظلم نمیکند اما چون ظالم را او مسلط
بر مظلوم مینماید ناچار رشتی امر مستند باو خواهد
بود.
س - شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه
و اجراء قانون در کلیه امور مملکتی داده و مکرر
حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تفسیر
دارد؟
ج - چه فایده؟ کی حکم شاه بیچاره را میخواهند؟

اتا بک که خودش یک سلطان مستقلی است، هر چه را
که میل ندارد زیر سبیل میکندارد.
س - اتابک مجلسی فراهم فرموده که وزراء رای
بدهند. امیر بهادر و حاجب الدوله و ناصر المالك
نکذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود.
ج - هر چند امیر بهادر و حاجب الدوله یک پارچه
ظلم و حماقت هستند و قانون را مضر بحال خیانتها
که کرده و میکنند میدانند اما ناصر المالك که مرد
عسقلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت
سازیست و اتابک باین کار باطنا راضی نیست.
س - ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که
مایل با اجراء قانون است زیرا که فایده این کار از
برای خودش بیشتر است بجهت آنکه مال و خسانه و
درجه او در سلطنت بیقانون بی شرطه عواره در معرض
تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان
برای او حاصل نخواهد شد.
ج - بلی خود اتابک هم ملتفت این نکته هست
ولی نخوت و فرور و خود پرستی او را مانع شده
که اگر چون روسای ملت مطالبه قانون نمودند اگر
اجراء شود با اسم آنها خواهد شد. پس معلوم شد که
اتابک خیلی آدم کم مغزی است که کار باین بزرگی
و شرف، باین سترگی را از برای یک خیال بساین
کوچکی واهی تعطیل نماید. ما گمان میکردیم که
این اتابک آدمی است. حال معلوم شد که هیچ بارش
نیست.
س - این تفسیر با علما و آقایانست. زیرا که
جد و جهد در کاری نمیکند و این خیال بوج را از
کله این مرد بیرون نمینمایند که غرض خود نمائی
نیست بلکه غرض اصلاح مفساد ملک و ملت است.
باسم هر کس میخواهد بشود بشود.
ج - پس خبر ندارید که آقای سید محمد دیروز
چه کاغذ خوبی در این باب با اتابک نوشته که ما تا
جان در بدن داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر
نمیداریم.
س - بلی خبر دارم، سواد کاغذ را هم دیدم (بعد از این ذکر میشود) خداوند به آقای آقا میرزا
سید محمد عمر بدهد. باز میانه مالاها اگر یک نفر باشد
اوست که بفکر ملت است. آقایان دیگر بفکر خود -

شان هستند. ما با باید زحمت بکشیم و آنها همه روزه
بفکر ترقی و توسعه اداره و جلب منافع و مداخل خود
باشند. آخر مگر فایده بیغمبر صلی الله علیه و آله از برای
مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج
احکام سیاسی و مملکت داری و تهذیب اخلاق هم
بود؟
آقایان نجف و اینجا پس از یک عمر که از پرتو
امت پیغمبر صلی علیه و آله میخورند و زندگسائی
میکند، آخر فایده ایشان منحصر است باینکه در
حاشیه رساله یکمرتبه بر عده غسالات استنجا بیفزایند
یا که کنند؟ دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم
را فرا گرفت، مسلمانان از دست رفتند، دولت و
ملت اسلام که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم
السلام برای ترویج آن شهید شدند از میان رفت،
دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علما بیخبر
از فروع چسبیده اصل را از دست دادند.
ج - شما بفرمایید علما و آقایان هم گوش بدهید. ایش
انهم حرفی دارند. میگویند ما که زحمت برای مردم
میکشیم، مردم خودشان بیخبر و نادان هستند چرا
در مقام عدل و داد بر نمیایند؟
فرض، ما نبودیم، مردم نباید بفکر حال خودشان
باشند؟ مردم میخواهند بی زحمت لقمه نوری دهن آنها
بگذاریم، اگر صدر اسلام را ملاحظه کنید میدانید
که حضرت رسول ص یک تنه کار از پیش نمیبرد بلکه
مردم از جان و مال خود میکشیدند. و پیغمبر خود
را یاری مینمودند و پیش میبردند (تا برده رنج کنج میسر
نمیشود...) مستعدی است هر خصم فرمائید انشاء الله فردا شب
خدمت چنانمالی در همین موقع حیرت و عرایض لایحه
بنحو اوفی و اتم خواهیم کرد تا بدانید و تصدیق فرمائید
اینهمه ظلمی که بر مردم میشود از بی عفتی دین غیرتی
خود مردم است (انتهی)
(نقل از تاریخ بیداری ایرانیان - چاپ سنکی س ۹۰
تا ۹۴ از جلد دوم)
برای دیدن و خواندن همین دو سه نالی از شبنامه ها
به موزه آذربایجان (تبریز) بروید.

انقلاب مشروطیت ایران
یکی از حوادث مهم و بی نظیر تاریخ کشور ماست. به مثابه نقطه تحولی است و اوقاتی که تشکیلات اجتماعی را دگرگون کرد. گو اینکه از هدف خود بدون افتاد و ولی رجعت اوضاع و احوالی که در شرایط معین آن انقلاب بوجود آورد تمام کمال و همچنانکه بوده است، غیر ممکن شد.

این انقلاب فرزندان خود و امری الزامی بود و خود از جامعه تراوید. زمین، شرایط و وسایلی اندک اندک فراهم شد. اوضاع اجتماعی و اقتصادی، چنان شد که زندگی برای اکثریت قریب با تفاق مردم صورت بار طاقت فرسا، و تحول نا پذیر را یافت. کوششی می بایست تا راه نجاتی پیش آید، و کوشش همان انقلاب است.

وقتی همچون شرایط و مقتضیاتی وجود نمی داشت، هر قدر هم یک عده محدود میخواستند انقلابی راه اندازند ممکن نمیشد. چطور که اگر آب به نقطه جوش خود نرسد، تبدیل بخار آب نمیشود.

منظور اینست که انقلاب مشروطیت ایران، امری تصادفی و مجرد نبود که از خودش شروع شود و بخود هم ختم گردد. هیچ یک از وقایع تاریخی نمی توانستند جدا از عوامل دیگر باشند. و باید با در نظر گرفتن تمام جوانب و جنبهها تجزیه و تحلیل شوند.

یک علت هست، یک معلول و معلول نتیجه علت. تا علتی نباشد مجال است معلولی بوجود آید. معلول، وقایع را میگیریم که پشت سر خود علتها را دارند و مدام در جنبش و تحول هستند. وقایع را شکل و رنگ می بخشند. برای اینکه معلولی شناخته شود باید از سرچشمه اش (علت) شروع کرد. علت العلل تاریخ، انسان است. نقش اصلی را اوست که در تاریخ ایفا می کند. یعنی سازنده تاریخ انسان است. هر چند، تاریخ هم انسان را می سازد. انسان بر حسب میل خود غفل می کند. امیال، حاصل کار افکار شخصی هستند. افکار هم انعکاس امور و موجودات (شرایط مادی زندگی) است. اینجا به محرك اصلی تاریخ می بریم و آن اختلافات و تنازعات طبقاتی است. چرا که شرایط مادی زندگی دو طبقه اجتماعی بوجود می آورد. همچون دو قطب متقابل.

طبقه دار و طبقه ندار، یکی بهره کش است، دیگری بهره ده. یا حاکم و محکوم. این دو طبقه در تمام ادوار تاریخ با هم و در مقابل هم هستند. زمانی برده است در مقابل برده دار، روزگاری رعیت است در برابر ارباب (زمیندار)، یا کارگر است رویاروی کارفرما. مطابق تکامل اوضاع اقتصادی و مقام تاریخی و میراث فرهنگی این عناوین فرق می کنند.

فی مابین دو طبقه، مبارزه و اختلافی مداوم حکم فرمات. چرا این اختلافات از کجا آب میجورد؟ چنان مطلب در

اینجا است. آزمندی بیگران آنها که دارند و تنگدستی عظیم آنان که ندارند. آفریننده این اختلافات است. طبقه بهره کش میخواهد تا آنها که میتوانند بیشتر بهره ببرد. بهره ده میخواهد از نتیجه کار کرد خود بیشتر متمنع شود. از جلوهای این مبارزه، اعتراض است و اعتصاب و دست آخر انقلاب که حادتر و شدیدتر است.

طبقه حاکم تثبیت امتیازات خود را در تثبیت نظام موجود می بیند و از اصلاحات و تحولات روگردان است و همیشه نقش مقام مخالف با تغییرات را بازی می کند. منظورش جلوگیری از جهش تاریخ است. ولی نمیداند که اجتماع نمیتواند بخاطر آنها که از وضع موجود خود راضی هستند، از حرکت بپایند و متوقف شود. وقتی محافظه کاری از حد بگذرد، میان مقتضیات عصر و طرز فکر مردم، با وضع موجودشان فاصله می افتد که با گذشت زمان این فاصله زیاد تر میشود.

در همچون مواقعی است که انقلاب فرامیرسد. بقول دکتر

آریان پور:
و جنبش انقلابی هنگامی پیش می آید که اولاً ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی یا کمی و کاشی آن به نهایت برسد و ثانیاً مردم بشدت از ناسازگاری جامعه رنج کشند. و آنوقت است که گرد هم جمع شوند خشمهای خود را روی هم بریزند و کار را یکسره کنند.

ولی انقلاب گاهی به نتیجه مطلوب خود نمی رسد. با حیل و اندوزی و دست اندر کاری طبقه ذینفع منحرف میشود. توده های مردم که نقش خود را در انقلاب انجام داده اند و بجلو آمده اند، بجای قیلبشان عقب رانده میشوند. چطور که در انقلاب مشروطیت ما چنین شد. دهقانان و مردم خرده پای شهری که نیروی حقیقی انقلاب بودند، چنانکه باید و شاید از انقلاب بهره نبردند. و استفاده جوی ثانی کارها را قبضه کرد و جریان امور را به نفع خود گردانید. باین موضوعات خواهیم پرداخت.

مناسبات ارضی و مشکلات رعیت

ایران در اواخر قرن نوزدهم یک کشور عقب مانده کشاورزی بود و عمده محل در آمد مملکتی و منبع ثروت آن، زمین مزروعی و امر کشاورزی بوده است. همچنانکه مالکیت زمین منبع عمده نفوذ و قدرت کسان بشمار میرفته.

در یک همچو مملکتی، که اکثریت قریب با تفاق مردم از راه کشاورزی گذران می کنند، تحقیق مساله زمین داری و وضع و موقع مالک و زارع امر لازمی بنظر میرسد. انواع و اقسام شیوه های زمین داری که از روزگاران قدیمتر در این آب خاک وجود داشته است، با اندک تغییر و تحولی در این دوره هم موجود بوده است. منتهی وسعت نسبی آنها با هم دیگر فرق میکرد. و بطور کلی میتوان در این دوره املاک را به سه قسمت کرد.

۱- **خالصه جات**: ملک شاه و دولت بشمار است. قسمت معتنا بهی از اراضی مملکتی را تشکیل میدهد. یکمقدارش از طرف شاه بعنوان، بساحب نفوذان داده شده است و یکمقدار دیگرش توسط مباشران به بهبود و اصلاح زمین، بفکر آنی جیب خود بودن آنها می باشد.

در اواخر بسبب احتیاج دائمی دربار بیول، میل غالب بر فروش خالصه جات است. ضعف دولت مرکزی هم به عده ای قدرت طلب، در گوشه و کنار فرصت میدهد که این املاک را از راه غصب تبدیل به املاک شخصی کنند. و وسعت خالصه جات کاستی میگردد.

۲- **اوقات**: املاکی است که مخصوص مساجد و موسسات مذهبی میباشد. در اینجا و آنجا پراکنده بودند. اینها هم در اواخر اغلب از راه غصب تبدیل با املاک شخصی شده اند.

۳- **املاک اربابی**: ملک شخصی افراد بودند و مدام در تزیاید. در اواخر بیشتر در دست ملاکین بزرگ متمرکز می شوند، بدو علت مهم: الف- ترقی تجارت پنبه و کتان و زیتون و ۲۰۰۰ بعضی محصولات مورد نیاز غرب و کارخانه هایش، ارزش زمین را بالا می برد. صاحبان سرمایه های آزاد چون صرافان و تجار بزرگ

متوجه زمین میشوند. مالکیت های بزرگی بوجود می آید، اینها از قسب و تصرف عدوانی زمین روی گردان نیستند و خرده مالکی در برابر شاه نا توان می باشد. ب- سیستم مالیات گریزی اربابان بزرگ از هر ج و مرج کشور و قدرت و نفوذ خود استفاده کرده. کارشان را با دادن رشوه بدرباریان و مأمورین وصول مالیات روبرو می کنند و بدینوسیله شانه از دوش بار پرداخت مالیات خالی می کنند. فشار بر خرده مالکین متوسط الحال و دهقانان خرده پا وارد می شود. بدینترتیب املاک کوچک طعمه زمینخواران بزرگ میشود.

روابط مالک و زارع

زارع یا با مالک زمین طرف است، یا با بیولدار و در اواخر بیشتر با مالک بزرگ. برای وی فرق نمی کند که آقا بالا سرش کدامیک از اینها باشند. همه یک نوع می چایند و جوری میدویند. وضع هر روز بدتر و کار بد استخوان نزدیکتر میشود. اواخر قرن نوزدهم مترادف است با خرابی وضع اقتصادی دهقانان. قوانین شرع که تا حدی آنها را مورد حمایت قرار میداد، سستی گرفته است. دهقان متحمل انواع جوراست و ستم - فرقی هم سرف قرون وسطا ندارد. هرگونه حق مالکیت نسبت بزعمی از وی سلب شده است. بدرختی می ماند که ریشه اش را از زمین در آورده باشند. در مقابل استفاده از زمین ارباب، تکالیف بشمار شاقی را باید انجام دهد.

یک پنجم محصول زمینهای دیمی و یک سوم از محصول زمینهای آبی را به (ارباب) میدهد. مخارج مباشر و دارو دست او را که تازیانه های اربابند متحمل میشود. حق سهمیه ارباب را هر کجا که دلخواش باشد او می برد. اسبها و گوسفندان مالک را او نگهداری می کند. اگر ارباب کسار ساختمانی داشت، باز اوست که بیکاری می دهد. و اگر دختر زیبایی دارد، مجبور است، بعنوان (سینه سماعه) به حرمسرای مالک بفرستد.

زمینه اقتصادی و مقدمات انقلاب مشروطیت

اختیار جان و مالش بدست مالک است. مالک است که او را محاکمه و مجازات می کند. املاکش را مصادره مینماید، و حتی حق اعدام کردن او را دارد. یا خودش باین کارها میرسد یا مباشرانش.

مالیات: دهقان تجسم درستی از دولت نداشت. آنرا کسی یا چیزی میدانست که از شخصی مالیاتی بعنوان مالیات می گیرد. فرزندان را بسربازی میبرد، و در ساختمان راهها و باز کردن آنها در زمستان، از وی بیکاری می کشد. همین و بس. درست مانند اربابش.

گرفتن مالیات، حساب و کتاب درستی نداشت. قول نویسنده کتاب (مالک و زارع در ایران)، «میل حکومت برین بود که تا میتوان مالیات مستمر و از همه همتر انواع و اقسام مالیاتهای تازه از مردم بگیرد و کار را بجائی رساند که سراسر قسمت هائی از مملکت خاک ویران شود. ص ۳۱۷»

دهقان بقدری مورد زجر و آزار مأموران وصول مالیات واقع میشد که دست و دلش به کار نمی آید. چه، میدید یکمقدار از حاصل کارش را ارباب می برد یکقسمت دیگرش هم توسط همین مأمورین چاییده میگردد و دست آخر چیزی برایش نمی ماند، جز رنج و مزاحمت. یکی از دهقانان بمسافری که از وی سوال می کند، «چرا سزیمات و بقولات عمل نمی آوری، تا هم خود بخوری و هم ما زاد آترا بمسافرین بفروشی». - جواب میدهد، «درست می گویی، اما این در صورتیست که ما را ببال خود بگذارند چه فایده ای برای من دارد که هر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و شایط با کمال تسلط بخورند. و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر بلك دفعه این کار را بشماریم زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود. و همه ساله ضابط حکام همان را بالاتر از من بخواهند.». (همان کتاب)



تصویری از نمایندگان باغ شاه در تهران

زمینه اقتصادی و اجتماعی و ..

می‌شد. چه پای وی را (به آبهای گرم) می‌رسانید از لحاظ تجارت هم ارزش و اهمیت خاصی برای او داشت.

چنین بود که دولین برای نفوذ در ایران و بلعیدن منابع حیاتی کشور ما دست به کار شدند و عاقبت درگیر مبارزه و رقابت با یکدیگر گشتند. جهالت هیئت حاکمه وقت و خیانت‌ورزی‌هایش آنها را به مقصود خود آسانتر می‌رسانید. امتیازبخت‌ساز امتیاز بود که به دولین داده می‌شد. آنچه را که انگلیس در جنوب دست می‌آورد، «مادل آن در شمال به روسیه داده می‌شد. بقول پردگرن، «ایران به سخته شطرنجی می‌ماند که حرکت یک طرف با حرکت اقدام طرف دیگر مواجه می‌شد.»

مشکلات تجارت

امر تجارت مواجه با موانع و مشکلاتی بود که آن را دچار زحمت و رکود می‌کرد. تجار برای اینکه محیط مناسبی برای فعالیت‌های خود ایجاد کنند، ناگزیر از مبارزه و تلاش مداوم بودند تا اوضاع و احوال را تغییر دهند. این مشکلات دو نوع بود، داخلی و خارجی.

مشکلات داخلی از ذات جامعه می‌تراوید و زائیده اصول ملوک الطوائفی و خانخانی بود. که مشخص‌ترین جنبه‌اش راهزنی می‌باشد. مشکلات خارجی را هم می‌گیریم سرمایه‌ها و مصنوعات و کالاهای خارجی و رقابت آنها با سرمایه‌های داخلی و اعمال نفوذ و اشکال‌تراشی کشورهای سرمایه‌دار و استعمارگر خارجی بر علیه تجار و کاسبکاران داخلی. اینهم گفاهش برعکس‌کردن به کردن هیئت حاکمه جاهل و غافل وقت.

خانخانی و راهزنی

با انقلاب مشروطیت، خانها که پشت سر خود قبایل و عشایر خویش را دارند، بیکه تاز سیاست و حکومت هستند. گاه چند خان، هر يك در گوشه‌ای بساط خود سری گسترده و زمانی يك خان بر خوانین دیگر مسلط شده و حکومت مرکزی قوی ایجاد میکنند. در حقیقت رئیس ایلی به مقام پادشاهی میرسید. به قول آل احمد، «اصلا تومار تاریخ مارا همیشه (ایل) ما در نوردیده‌اند...» از ایل قاجار بگیر و ابرو بالا. زندیه و افشاریه هر يك مدتی براریکته شاهی تکیه می‌زدند. اگر صفویان خود خان قبیله‌ای کوچ نشین نیستند ولی از کمک خانهای قبایل دیگری چون تکلو، دو القدر، استاجلو و شاملو و... بهره‌مند هستند و پایه‌های حکومتشان روی دوشهای آنها بنا شده است. ایلخانان هم که اسمشان رویشان است. و این رشته سر دراز دارد.

حکومت خانخانی لازمه‌اش تیولداری و داشتن اقطاع است. بدینوسیله مملکت عملاً به قسمتهای نیمه مستقل تقسیم می‌شود. به تدریج که حکومت مرکزی ضعیفتر می‌شود این قسمتهای نیمه مستقل مستقلتر می‌شوند و وحدت حکومت به هم می‌خورد. عدم وحدت داخلی کار تجارت را مواجه با اشکال می‌کند. مثلاً اگر تاجری بخواهد کالای خود را از چند ایالت بگذراند بساید مالیات مخصوص هر ایالت را پردازد و در هر يك از آنها گرفتار مشکلات گوناگون شود.

این وضع تا حدی در اواخر دوره قاجاریه به وضوح دیده می‌شود. درد جانگاز عدم امنیت راهها و راهزنی است. خانها اغلب راههای تجارتي را می‌بندند و کاروانیان را می‌چاپند. چنان که «امیر شجاع مرندی راه جلفا را می‌بست و از آمد و شد کاروانیان جلو گیری می‌کرد.» (امیر خیزی - ص ۲۲۰)

گردنکشانی چون امیر شجاع در هر کجای مملکت بودند و از غارت کالاها و گرفتن باج راه، ثروتهای بیکرانی بدست می‌آوردند و البته سهمی هم بدربار و درباریان می‌فرستادند.

در این مورد حتی میان خودی و بیگانه فرقی قابل نمی‌شدند. گاه به کالاهای دول خارجی دستبرد می‌زدند و از این راه درد سرهایی برای دولت مرکزی ایجاد می‌کردند.

به‌قول آقای محمود محمود، سفارتخانه‌ها مدام مراسله بلند و بالا به وزارت خارجه می‌فرستادند که فلان ایل در فلان راه کالای تبعمه مارا سرقت کرده. عین مال و خسارت را مطالبه می‌کنیم. دولت هم مجبور می‌شد خسارت بدهد. ولی فریاد بازرگانان داخلی که قدرتی پشت سر خود نداشتند، به جایی نمی‌رسید.

حالا حکومت مرکزی چرا این راهزنی مداوم را ریشه کن نمی‌کرد. آیا قدرتش را نداشت؟ بعید نظر می‌رسد. حقیقت امر این است که درباریان استفاده‌های سرشاری از اموال غارتی داشتند. حتی روسای این ایالات به عنوان مساعده به شاه و ولیعهد و درباریان پولهای هنگفتی تقدیم می‌کردند. اگر در نظر بگیریم که ایالات راهزنی یکی دو تا نبودند در همه جا بودند، به اهمیت عایدی دربار از این راه‌توان پی‌برده در بعضی قسمتها دولت قره سوارانی برای حفاظت راهها می‌گماشت و چون حقوق اینها را بالا دستها بلع می‌کردند، بناچار خود شریک راهزنان می‌شدند تا حافظ رهگذران.

علت دیگر اغماض شاه از نارواکاریهای ایالات این بود که آنها قویترین نگهدارنده تاج و تخت سلطنتی بودند در مقابل هجوم‌های خارجی و طغیان‌های داخلی. ایالات اغلب نقش ضد انقلابی داشته‌اند. اگر بختیارها استثناً به فتح تهران کمک کرده‌اند آن را عاقلی دیگر است.

باید دید کمک بختیاری به مشروطه خواهان از کجا آب می‌خورد. برای این که کالای انگلیسی به داخل خاک ایران برسد، کمپانی لینگ راه شوسه‌ای بین اهواز و اسفهان که منطقه‌ای کوهستانی و قلمرو کوچ ایلات بختیاری بود کشید و محافظت آن را برعهده خانهای بختیاری گذاشت. این راه امنترین راه کشور شد. بنوشته یکی از ماموران انگلیسی و غیر از راه بختیاری سایر جاده‌ها در تهدید راهزنان بود. نفوذ روسها تجارت انگلیس را در ایران به راه

زوال می‌کشاید و بدین ترتیب بختیارها هم که منافع سرشاری از این راه می‌بردند زیان می‌دیدند. مخصوصاً وقتی معاهده شوم ۱۹۰۷ بین دولتهای روس و انگلوس بسته شد و ایران به مناطق نفوذ تقسیم شد. تا اسفهان (آخرین خاک بختیاری) بدست روسها افتاد و راه تقریباً تعطیل شد. از این رو بود که بختیارها به حاکمیت روسها بر قسمتی از خاک روسها و نیز به حکومت مرکزی بدبین شده بودند. و می‌بینیم که بعد ها وقتی محمد علی میرزا به کمک قزاقان روسی آزادی و آزاد یخسواغی را می‌گوید، آنها روانه فتح تهران می‌شوند.

اکثر قزاقهای آزادی‌کش لیا خوف از شاهسونها و کردها و طوایف راهزن دیگر تشکیل شده بود. وقتی محمد علی میرزای متواری خواست دیگر بار تاج و تخت را به دست آورد، به کمک ایلات ترکمن و شاهسون تهران و آزادیخواهان را تهدید می‌کرد.

بزرگترین علت کمک ایلات به محمد علی میرزا این بود که اگر پیروزی دست می‌داد، دستشان بر جان و مال مردم باز می‌شد. به قولی «جنش ضد انتقالی محمد علی میرزا در ایران به منزله جنش راهزنی که در حال احتضار بود محسوب می‌گردد.»

(انقلاب مشروطیت ایران - ص ۷)

کار شکنی بیگانگان

کار اصلی حکومت مرکزی حراج کردن منابع حیاتی کشور بود در بازار استعمار. بیگانگان هم از فرصت استفاده کرده و هر روز حلقه استعمار را تنگتر می‌کردند این وضع همزمان است با رشد طبقه بورژوا.

بورژوازی نمی‌توانست با بیگانگان تجارت پیشه کنار بیاید. چرا که مناقش توسط آنها به خطر می‌افتاد و در میدان رقابت عقب می‌ماند. آنها که ثروت ایران را به خود اختصاص می‌دادند، تجارت و در حقیقت بورژواهای شهری را تحت سلطه خود می‌آوردند.

در اواخر به جهت افزایش ثروت صنف بازرگان، کارخانه‌های چندی تاسیس می‌شود از آن جمله است کارخانه قند که ریزک و کبیریت سازی الهیه و چند کارخانه کوچک صابون پزی و رنگرزی و شیشه سازی و از این قبیل. ولی صنعت جوان ایران که تازه پا میگرفت با رقابت ساخته‌های کشور های خارجی راه زوال پیمود و کارهای دستی از رونق افتاد.

مثلاً برای اینکه حریف از میدان بدر رود، یکوقت قند و کبریت روسی در ایران ارزانتر از خود روسیه بود. چنین بود: وقتی این کالاها به مرز ایران میرسیدند مالیاتی را که از بابت آنها بدولت خود پرداخته بودند، پس میگرفتند. درد وقتی شدت گرفت که اختیار کمربات ایران از دستش بدرشد.

سیاست گمرکی و نوز بلژیکی

یکی از حر به‌های برنده استعمار کران، دادن قرض به دولت دولتیان فاسد بود که با شرایط اسارت آمیز بر احتیاق موجود می‌افزودند. منحوس ترین این قرضها، قرضی بود که در ۱۳۱۲ قمری از دولت روسیه گرفته شد: ۴۲۵ میلیون مئات با سود صدی پنج و مدت استهلاك ۷۵ سال بود. وثیقه و محل پرداخت اصل و فرعی عایدات کل گمرک کشور (به استثنای گمرکات فارس و سواحل خلیج که در قبال قرض دیگری در تصرف انگلیسی‌ها بود.) وقتی اختیار کمربات بدست روسها افتاد، برای اینکه در آمد بیشتری از این راه داشته باشند بفکر تغییر تعرفه گمرکی افتادند و بزودی قرار دادی را در این مورد تحمیل دولت وقت کردند.

به عقیده مرحوم صفی‌نیا: قرار داد گمرکی حتی اسارت آمیز تر از قرار داد گلستان است. زیرا اختیار ایران مانند يك کشور مستعمره، از اداره گمرک خود خارج میشد و اجرای تعرفه جدید گمرکی موجب زوال پاره‌ای از صنایع ایران می‌شد. چه برای مصنوعات ایران حقوق گمرکی سنگینی می‌گذاشت و در اغلب موارد ورود آنها را به روسیه غیر ممکن می‌ساخت. در عوض چند قلم از کالاهاى عمده خود را بدون پرداخت حقوق گمرکی وارد یا صادر می‌کرد.

برای اجرای مفاد قرارداد نوز بلژیکی با همرا هانش وارد ایران میشوند و به استخدام دولت در می‌آیند، اینها (آژان) روسها به شمار می‌روند و چون نوز نظر کرده آنهاست، به مقامات عالی کشور می‌رسد. وی نه تنها مدیر کل گمرکات بود؛ بلکه وزیر پست و تلگراف، خزانه دار کل، رئیس اداره تذکره (گذرنامه) و عضو عالی شورای دولتی نیز محسوب می‌شد. چون با درباریان و صاحبان نفوذ زد و بند داشت، پای از گلیم خود فراتر نمینهاد. تا جایی که در حضور عین‌الدوله صدر اعظم به نمایندگان بازرگانان دشنام میداد. (کسروی)

در کتاب خاطرات سیاسی امین الدوله آمده است که: «مسئو نوزو بلژیکی‌ها نه شاه می‌شناختند و نه دولت. آنچه نوز از وجوهات گمرک ایران داخل کرد، جواهر و مروارید و قالی و اشیاء عتیقه خرید، حسابش با کرام الکاتبین است. بلژیکی‌های مامورین ولایات هم، البته هر کدام نسبت به سهم خودشان عقب نماندند. حساب گمرکات را تا بعد از انقلاب روسیه دولت نمی‌توانست ببیند.»

سختگیرهای نوز و ناراضمندی بازرگانان از وی یکی از انگیزه‌های انقلاب مشروطیت است. یکی از تقاضاهای بست نشینان عزل و اخراج نوز از ایران بود. به روایت کسروی در ۵ اردیبهشت ۱۲۸۴ شمسی تیمچه‌ها و بازار بزازان بسته شد. آنان از سه چیز شکوه و شکایت داشتند:

- ۱- تعرفه گمرکی جدید به زیان کشور و بازرگانان بود.
- ۲- کارکنان گمرک اهل چپاول بودند و پول زیادی از بازرگانان می‌گرفتند.

بقیه آذربایجان در ..

کریمخان در میان بود که خود مایه جدایی مردم می شد و آنها را از کارهای مملکتی قائل میکرد و بعدها هم کار نهضت را لنگه میکرد چنان که در زمان استبداد محمدعلی میرزا و جنگهای تبریز يك گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزار دسته های مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند و... نا گفته نماند که در دوره جنگهای یازده ماهه تبریز تمام فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر يك سفره نشستند و در تشییع جنازه شهدای یکدیگر با میل و رغبت و بدون تمسبهای مذهبی شرکت کردند. این کار در نتیجه کوششهای انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را آشکار می کردند و آنها را راه می بردند. در جای خود سخن خواهد رفت.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز اربابداران و فئودالها به سختی روز می گذاشتند مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود هیچ دل خوشی نداشتند. چون در مقاله دیگری در همین شماره در این باره مفصلاً بحث شده در اینجا فقط اشاره کوتاهی به میرزا علی معجز شستری (۱۲۵۲-۱۳۱۳ شمسی) شاعر آذربایجانی می کنم که فقر و اندوه مردم و ظلم حکام محلی و مرکزی و انبار داران و هوامقربیهای بزرگان مذهبی در اشعار او خوب تصویر شده است. به دیوان شاعر نگاه کنید.

محمد علی میرزای ولیمعهد و بعضی پیشامدها

مردم آذربایجان با این آمادگی برای بیداری و انگیزه هایی که در میان بود در زیر سنگینی گرفتاریهای بیشتر نمی توانستند تکلیف بخورند و همچنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمدعلی میرزا ولیمعهد شد و کسار های آذربایجان به او سپرده شد. از یکسو ستمگری و بدی خود او و از یکسو برخی پیشامدها خواه و ناخواه مردم را به زبان آورد و تکان داد. از پیشامدها که خود معلول علتهای دیگری بود (وضع معیشت و روابط ظالمانه اقتصادی مردم) در اینجا سخن نمی گویم. همینقدر باید دانست که بعضی پیشامدها مثلاً کشته شدن میرزا آقا کرمانی و خیرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و همفکری مردم شد. مثلاً در جنگ ارمنی مسلمان آنچه بیش از همه مایه پندآموزی شد و به زبانها افتاد این بود که در آن خونریزی چند هزار تن ایرانی بیکانه از بازرگانان و کارگران و دیگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به گفتگوئی در باره آنان برخاست. این امر به مردم گران افتاد و اندازه بسی اعتنایی و بیکارگی دولت قاجاری را نیک هویدا گردانید. بخصوص که در همان سالها دولت انگلیس به عنوان خونبهای یک میسیونر انگلیسی که در راه ارومی - تبریز - کشته شده بود، از دولت ایران پنجاه هزار تومان پول گرفت.

مردم با مقایسه این دو وضع سخت خشمناک و نومید می شدند. اما رفتار بد محمدعلی میرزا از یکسو انگیزه های برای مردم آذربایجان بود و از یکسو آنکه که خود شاه شد، مردم تبریز بر خلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته قول و فعل رباکارانه اش نشدند و تا توانستند جلوگیری فساد کاریهایش شدند که در جای خود خواهد آمد. باید دانست که محمد علی میرزا از همان زمان ولیمعهدی صددرصد آلت دست دولت تزاری روس بود و شایسته معلم روسی او آموزنده همه کارهای او بود. بدکاری و دزد رفتاری و ستمگری او تا بنا نهاد رسیده بود که مثلاً از حاجی میر منافع پول گرفت و پسر شانزده ساله او را سر تیب کرد و به قول مجله معروف ملانسراالدین تا وقتی محمد علی میرزا در تبریز بود بچه های زیبارو نمی توانستند قدم بکوبند و در عرض چند سالی که در تبریز بود کوهها و سنگهای ایران را بجای نان به خورد مردم تبریز داد که دیگر چیزی به دولت انگلیس نماند (ملانسراالدین - سال دوم - شماره پنجم) تاربخنگاران مشروطه مینویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمدعلی میرزای بدتر از مظفرالدین شاه و عین الدوله در تهران بود.

محمدعلی میرزا با این بدیها و ستمگریها به شدت جلو زبان مردم راه می گرفت که کسی کله ای از او نکند، ماموران و راهپو رتجیانی میان مردم میفرستاد که اگر کسی بد او را گوید آگاهی دهند. مردم چندان ترسیده بودند که در خانه های خود هم از گفتگو خودداری می کردند.

با وجود این همه ظلم و فساد کاری وی تظاهر به دینداری می کرد. در دهه محرم تکیه برپا میکرد، شب عاشورا پا برهنه به کوچه ها می افتاد و چنان که رسم تبریزیان است در چهل مسجد شمع روشن میکرد، کتابهای دینی و دعا به چاپ می رساند. مثلاً در محرم همان سال که مشروطه برخاست حاجی شیخ محمد حسین نامی نسخه تازه ای از زیارت عاشورا پیدا کرده بود. ولیمعهد با شتاب آن را در چاپخانه ویژه خود چاپ کرد و میان مردم پراکند.

انجمن ایالتی و مرکز غیبی

آنکه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادخواهان دیگر شهرها مظفر الدین شاه را مجبور کردند که مشروطه بدهد و مجلس باز کند انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت. هدف از تشکیل این انجمن نخست برگزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک مرکز غیبی، به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد. اگر چه گاهی دچار لغزش و خیانت شد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟ کسروی و دیگران می نویسند که یک سال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز از روی مرانامه سوسیال دموکرات روس دسته ای به نام «اجتماعیون هامیون» پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود. سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروان علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران همان مرانامه را بفارسی ترجمه کردند و به کمک حیدر همو اوغلو عضو «اجتماعیون هامیون» دسته مجاهدان را پدید آوردند.

خود يك انجمن نهانی به نام مرکز غیبی برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست می داشتند. بدینسان ابراهیم صفایی که در اول مقال ذکر خیری از او رفت و مترشان دیگری از قماش او می بینند که بر خلاف نطن آنان مجاهدان مشتی راهزن و چپاولگر و اوباش نبوده اند. در همان هنگام کسانی از ایرانیان مقیم قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند و در ایران به کارهای دلیرانه ای برخاستند. (از جمله بمب و نارنجک می ساختند و در اختیار مجاهدان می گذاشتند.)

به کمک منزه های متفکر مرکز غیبی بود که تبریزیان توانستند در مقابل محمد علی میرزا چه در دوران ولیمعهدی و چه بعدها ایستادگی کنند. در آن روزها (ماههای پیش از بمباران مجلس) آزادخواهان تهران از جمله دوسید بزرگوار با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواسته های ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت رها کنند. این دو سید نیک نفس می خواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. خواهیم دید که این اندیشه ایشان زیانتهایی به جنبش زد. از جمله در واقع حاجی شیخ فضل اله مشروطه اچی.

اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن روزهای آدینه بازارها بسته می شد مردم در سه مسجد گرد می آمدند و سه تن از سخنگویان در هر يك از آنها به منبر میرفت و سخن میگفت شهرهای شورانگیزی به فارسی و ترکی خوانده می شد «واعظان مشروطه» که روز بروز شماره شان بیشتر میشد سخن از قانون و برابری و همدمستی می رانندند. مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن نیر - اندازی و سیاهکیری بر می انگیزتند. مردم در بیرون «آچی کوریوسو» (پل تلخه رود) که گذشت



ستارخان و باقرخان و دسته مجاهدان

و بیابان است دسته دسته سواره و پیاده گرد می آمدند. سوارگان به اسب دوانی و پیادگان به تیر اندازی می پرداختند. گذشته از بزرگان برای بچکان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنها هم در گونه ای گرد می آمدند.

بعده کار صورت بهتری یافت. در هر کویي يك دسته به آموزگاری یکی از سرکردگان سرپاژ (سرکردگان فوجها) به مشق سیاهکیری پرداختند. پیر و جوان و توانگر و کم چین صف می کشیدند و به آواز يك دو، یا به زمین میکوفتند. ملایان و سیدان با دستار و رختهای بلند تفنگ به دوش انداخته و همپای دیگران مشق میکردند.

این کارها در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶ بود که هنوز محمدعلی میرزای تزاری کار بود و مجلس را به توب تیبته بود.

این آمادگیها فقط در تبریز و بعد هم در رشت به عمل می آمد. اما در تهران در مجلس شورا ارج این کارها را نمیشناختند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی دادند و همیشه می خواستند با گفتگو و آشتی محمد علی میرزا را وادار به حرف شنوی کنند.

در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می خریدند فقط بعدها بود که انجمن از پولهایسی که جمع آوری می شد فشنگ خرید.

تبریز و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همینجهت که وی بعد از شاه شدن بزرگترین دشمن خود را تبریز می شناسد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می برد. محمد علی میرزا توطئه می چینه، آدمهای معلوم الحالی را سر وقت تبریز میفرستد. ایلها را می شوراند و به قارت و چپاول روستاهای آذربایجان و امیدارد، کردها و عثمانیها را به دشمنی برمی انگیزد، سیاه میفرستد و چنانکه میدانیم در آخر کارش روستاهای تزاری را وارد تبریز میکند و فقط بیان جنایتهای اینها در تبریز مو بر تن سیخ میکند.

تبریز هم که محمد علی میرزا را خوب شناخته بود هرگز فریفته ظاهر آشتی جوی او نمیشود و همواره با او از در مخالفت درمی آید (مثلاً در مورد قرضهایی که می خواست بگیرد) و کار را تا بنا نهاد رساند که در خرداد ۱۲۸۶ آنکه که دشمنی محمد علی میرزا با مشروطه آشکار شد و مجلس ارج خود را از دست داد. انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر آنجا کاری پیش نمیرود بیایید خود در اینجا دست بهم داده به چاره دردها بکوشیم. بعد هم کارشان بسالاً گرفت و از مجلس خواستند که محمد علی میرزا را برکنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند.

اینها همه نشان میدهند که تبریزیان میدانستند محمدعلی میرزای قاجار از چه قماش است.

او در تمام خلافکاریهایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می دید، حتی پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و کارهایی از پیش برد. آنکه که محمد علی میرزا خواست خودسرانه از دولتهای بیگانه قرض بگیرد، انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقراض محمد علی میرزا نظر بر اینست که باعث انحلال يك ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جان سیاری می کنند ملت ایران هم به هیچ وجه خود را زده دار این استقراض نخواهد دانست.

اثر و نتیجه مبارزه های چهارماه نخست تبریز (از تیرماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد که آزادخواهان دیگر شهرهای ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی به خود

ماز مردم غارت گردیده ، چه طور در روز قیامت به این مظلومان در حضور جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و در پیشگاه خداوند بفرج جواب خواهید داد ؟ مگر بر روز جزا قایل نیستید ؟ مگر جواب بدهید به ما بخواهش در باران مستبدرضا دادیم ، در آن وقت مالکان جهنم دست از شمار خواهند کشید ؟ و دیگر بهمه اهالی معلوم شد که شراره از کجا برخاست و عالم آتش گرفت ، و به آقایان واضح شده ، با همه این قتل و غارت ملت دانستند که از اینها شده است ، دیگر برده بردار نیست ، تمییز ایشان دیگر در این شهر و در این مملکت نخواهد شد ، اگر چه دولت مستبدانه شود .

به خیال خود گذاشته اند چه قدر رمق در بدن دارند سعی نمایند در خرابی این شهر که چشم معالک ایران است ، آخرت نسبه است حکومت ری تقدس ، هیچ عاقل تقدر به نسبه نمی دهد به قول عمر سعد لم یسجد احدی منکم الا و انقلب علی وجهه ، بعضی این آقایان مستبدین شده است ، چنانچه سه روز مهلت تمام شد و تورخانه از مراغه که شاهزاده فرما فرما برای امروز ذخیره برده بود رسید .

از هفدهم شهر جمادی الثانیه

رحیم خان و سایر سر کردگان مهیبای جنگ دولتی گشته ، توپها را بدامن کوه سرخاب کشیدند ، امیر خیز که مرکز جناب سردار است ، نشانه گلوله های توپ ساختند ، از غریب توپها و آمدن گله های شرا نبل و خمپاره های دوخ لپ ، ولوله درنه قبه افسلاک افتاد از این جانب جناب سردار امر فرمودند توپها را در باغ حاجی صمد مرحوم گذاشته ، رو به جانب دشمن کرده خرمین خرمین آزدن توپهای آتش فشان ، آتش به جان دشمن می انداختند ، روز ها معامله اهالی با توپ بود و شها استراحت در بشتر سنگ ها با تفنگ ، اهل بیست و ششم شهر ، روزگار اهالی و معاهدین غیور بسدین منوال گذاشت ، جناب سردار و جناب سالار از این سنگر به آن سنگر رفته ، سرکش می فرمودند و معاهدین را از حمله بردن منع می نمودند ، تا از روپاه بازی گذشته شیرگیر شوند ، و جمعی

از سوارها در مابین ده روز مقول شدند ، و از تدابیر جناب سردار که در حرب ماهرند ، آسیبی به معاهدین نرسید ، و جماعت هر روز در مسجد مصمصام خان جمع شده ، جناب حاجی شیخ علی - اسفر و مشهدی میر کریم ناطق نطق نموده ، و اهالی راساکت و از قبایح استبداد شرکاء غلام و از محسنات مشروطه بیان می کردند ، در این روزها جناب آقای میرزا حسن واعظ که از ترس جان در زیر بیدق فرانسه متحصن بود ، بمیان اهالی در آمده و گفت که خون من از دیگران رنگین تر نیست ، تا چه وقت صبر نمایم ، و ایشان هم به منبر رفته با مواعظ دلپذیر ، دل اهالی را آرام می نمودند ، و آقایان تجار هر یکی در گوشه ای نشسته ، منتظر فرج بودند ، دیدند که در این عرصه جان و مال سهل است ، عرض و ناموس خواهد رفت ، تشریف آوردند ، در مسجد کوچک ارمنستان که اصل مسجد مصمصام خان اینست ، جمع شدند ، و تلگرافی به توسط سفرای دول به اعلیحضرت همایونی نوشتند ، از تلگرافخانه کمپانی عرض حضور شاهنشاهی نمودند ، قریب به ایسن مضمون . ماحصل اش این بود . که ما تجار و عموم کسبه با دول خارجه دادوستد داریم ، چنانچه این طور قتل و غارت که سر کردگان عشایر و سرداران مقیم فرماندهی می نمایند ، اگر فرمان از طرف اعلیحضرت همایونی باشد ، اجازه فرمائید ما از دست عیال خود گرفته از این مملکت رفته ، در خارجه مسکن نمائیم ، یا که از این سردارانست قدغن نمایند زیاده از این مارا با مال ننمایند ، ماها که یاغی دولت نیستیم ، در سر حقوق خود که مشروطه است ایستادیم ، (انتهی) ای بسیار دور است که ملت بیچاره هزار تلگراف متظلمانه به نمایند و جواب آید ، وزراء مستبد در باران ظلمه و وکلای مجلس شورای ملی مخفی کی خواهد رسید ؟ اگر رسیده شود شفاء جوانبخت رای شریفش به گوشه ملت شود ، جواب نخواهد آمد ، اگر شاه جواب دهد ، تلگراف در دست دشمن جان و مال چه وقت به ملت خواهد رسید ؟

دادند و به همکاری با تبریز پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سپرده ماه از بمباران گذشته به فتح تهران و فرار محمد علی میرزا انجامید .

آقای امیر خیزی می نویسد که آن روز که در تبریز بر سر خانه های مردم بیدق سفید می زدند و آنها را به پناه روسیه تزاری میخواندند ، اگر ستارخان به کوچه نمی آمد و برقهای سفید را یکی یکی بر نمی انداخت ، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه میشد ، چرا که فقط در محله کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود آن هم در حال خفه شدن .

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد . همهنقدر بگوییم که غیر از کارهایی که برای پیش بردن جنبش در سراسر ایران میکرد ، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد . از جمله نخستین شهروانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد ، چنان قدرت و محبوبیتی هم کسب کرد که برای آذربایجان والی تعیین کرد (اجلال الملک را میگویم) و حتی گاهی منتظر دستور مجلس شورا نمیشد چنان که هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشکام شد و بی اجازه والی وقت استیفا یا دادگاه دوم پدید آورد .

انجمن برای سرو سامان دادن به کارشهرهای دیگر آذربایجان کسانی را هم روانه میکرد و در نقاط مختلف انجمن راه می انداخت و جنبش را جان میدید .

انجمن برای خود روزنامه هم چاپ و نشر میکرد . نتیجه همه این آمادگیها و جانفشانیها چه بود ؟

نتیجه این شد که از روزی که محمد علی مجلس راه توپ بست و آزادخواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (چرا که آمادگی نداشتند) تبریز بجنب آغا زید و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد . درین یازده ماه قربانیهایی داد و سختیهایی کشید که با گفتن تمام نمیشود . مثلا وقتیکه تمام راهها بسته بود و شهر در محاصره ، مجاهدان یونجه میخوردند و جنگ میکردند . ضرب المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده ، یونجه ای بیب مشروطه آلمیشقا (یونجه خوردیم و مشروطه گرفتیم) .

جنگجویی دریا دل و بیبک چون ستارخان راهبر و فرمانده تمام این جنگها بود . جنگهایی که در شرایط سختی می گذشت ، غیر از دو محله بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و با مشروطه چپا دشمنی میکردند ، از چهار سو قشون بر سر آن ریخته بود .

۱ - سیاه قرمداغ زیر فرمان رحیمخان ۲ - سیاه مرند زیر فرمان شجاع نظام ۳ - سیاه ماکو زیر فرمان عزتاله خان ۴ - سیاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی را از اسکو و سردرود و آن طرفها جمع کرده بود .

کار شکنی دشمنان داخلی راهم نباید فراموش کرد که سفارت روس و جمعی از ملایان انبار دار و دیه دار (مثلا میرهاشم دوه چی ، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قداره کشان شهر و دیگران بودند . مثلا یکی از همین قداره کشان در کشتش دهوا آب شهر را قطع کرد .

در این جنگها بود که محمد علی میرزا به رحیمخان نوشت ، هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوبی کردی زیادتر مورد مرحمت ملوکانه ما خواهید بود . شرط و شروط مصالحت یعنی چه ! رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد . مشورت با جنرال کونسول روس بشما و تحصن را به هیچ شمار .

نقش آذربایجان بخصوص تبریز در جنبش مشروطه به سورت نیروی محرک توده ها بود در وقت سختی گرفتن و هدایت جنبش به راه راست و مبارز بود آنکام که احتمال از راه به در شدن و گمراهی می رفت . دریغ که نتوانست وظیفه خود را تا آخر دنبال کند ، و در نیمه راه ایشکار عملیات از دست تبریز به در رفت مشروطه دوباره بر قرار شد ، اما وضع توده مردم فرقی نکرد . . . کرد آزادی ستار خان در تهران در دوران حکومت مشروطه ا بدست همانهایی که سنگ آزادخواهی و مشروطه به سینیه میزدند گلوله خورد و از میدان به در رفت . و بعد حیدر عمواوغلو را تبعید کردند . چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف نیمه بورژوا و نیمه فئودال بودند که میوه درخت مشروطه را چیدند بی آنکه در کشت و پرورش آن دستی داشته باشند . در این کشتاکش « فئودالیسم و بورژوازی باهم آشتی کردند ، و کلاه مردم چنان که پیش از این بود ، پس معر که ماند ...

چرا چنین شد ؟ این خود موضوع مقاله دیگری است ،

صاد . -

فهرست منابع مقاله های مشروطه

- برای نوشتن و تنظیم مقاله های مشروطه به منابع زیر مراجعه شده است :
۱ - عصر بی خبری یا تاریخچه امتیازات - ابراهیم تیموری
۲ - انقلاب مشروطه ایران - ایرانسکی و . . . (ترجمه فارسی)
۳ - انقلاب ایران - ادوارد براون (ترجمه فارسی)
۴ - مالک و زارع در ایران - خانم لمتون (ترجمه فارسی)
۵ - سیاحتنامه ابراهیم بیگ - حاج زین العابدین مراغه ای
۶ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی
۷ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی
۸ - زندگی من - عبدالله مستوفی
۹ - خاطرات و خطرات - مخبر السلطنه هدایت
۱۰ - تاریخ روابط ایران و انگلیس - محمود محمود
۱۱ - تاریخ مشروطه - اسماعیل امیر خیزی
۱۲ - بلوای تبریز - حاج محمد باقر ویجویه ای
۱۳ - انقلاب مشروطه - دکتر ملک زاده
۱۴ - تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت - تقی زاده
۱۵ - خاطرات سیاسی امین الدوله - حافظ فرمانفرمائیان
۱۶ - دو قهرمان آزادی - جاوید
۱۷ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی
۱۸ - عین الدوله و رژیم مشروطه - مهدی داوودی
۱۹ - بعض مقاله ها و مجله ها و . . .

بقیه همین ها...

هریک بیشتر از دو یا سه جمله نوشته نشده است، اما همین نشان دهنده شخصیت آنهاست.

● **مشهدی عباسعلی** در بازارچه دوجی دکان علافی داشت و باستارخان دم از دوستی میزد. به تحریک سران انجمن اسلامی ستارخان را به خانه‌ای برد که آنجا بکشدش. اما تیری که به او انداختند به شانه‌اش خورد. ستارخان زودی در رفت و جان به سلامت برد.

● **فتح‌الله باغشیشه‌ای** معروف به «گرم‌مانچی» در گرم‌گرم جنگ تبریز آب را بروی مردم پست، امیرخیزی می‌پوشید، «از الواط و پهلوانان مشهور تبریز بود و در محله‌ی باغشیشه روزگار خود را به مردم آزادی و بدکاری می‌گذراند». به قول کسروی «یکی از لوتیان دوجی می‌بود که به بیرون شهر رفته آنها را از آسیابها باز گردانید و بدینسان نان در شهر نایاب گردیده سختی بیشتر میشد».

● **ایت‌خلیل (خلیل‌سکه)** یکی از اشخاص بی‌باک و بی بندوبار بود و خود را در صف مشروطه خواهان و مجاهدین وارد کرده به آزار و اذیت مردم میبرد و از بس حرکات ناشایست از وی سر میزد که به (ایت‌خلیل) اشتهار یافته بود.

(ص ۴۱ امیرخیزی)

● **عیوضعلی اسکولی** نمونه‌ای است از آنهایی که نمیدانند چرا، برای که و با که می‌جنگند. هنگامی که تبریز از چهار طرف محاصره شده بود، فرماندهی گروهی اجیر از طرف عین‌الدوله به عیوضعلی داده شد که از الواط معروف اسکو بود. مدتها در جنوب غربی تبریز مردم را می‌جایید.

● **علی اصغر یا قولاشی کیمک اصغر (اصغر کوش بریده)** نیز از الواط معروف و رشید محله دوجی بود (ص ۱۵۸ امیرخیزی) که در خدمت انجمن اسلامی با مجاهدین در افتاده بود.

● **حسن دلی (حسن دیوانه)** از همین‌ها با ایمان است. پس از آنکه مدتها بی هدف زیست در جنبش مشروطیت با مجاهدان همراه شد و سر خود را نیز در این راه به باد داد.

شبی از شبها مجاهدان تصمیم می‌گیرند که به سیاه عین‌الدوله در باسمنج شیخون بزنند تا مگر راه آذوقه را باز کنند.

مجاهدان بی‌سر و صدا تا نزدیکیهای باسمنج می‌روند. حسن دلی بدون واژه به توب نزدیک می‌شود و سوار لوله توب میشود و داد و فریاد راه می‌اندازد. سربازهای دولتی بیدار میشوند و بکیر و ببند، تا آخر سر مجاهدان عقب می‌نشینند. حسن دلی همانجا کشته میشود. آن شب به شب حسن دلی، مشهور است.

ب. آیدین

روز ۱۹ تیرماه ۱۲۸۵ مردم و علمای تهران در مسجد تهران در مسجد جامع اجتماع کرده بودند و خواستار باز شدن عبدالقزانه و عزل عین‌الدوله بودند.

سید عبدالحمید در همین اجتماع به دست احمدخان سردسته تفنگداران دولتی کشته شد که منجر به آشوب فراوان شد.

قطعه زیر در همین روزها بر سر زبانها بود.

غافل ز ره رسید وز هنگامه بی‌خبر
انگشت حیرتش شد آنکس که در دهن
چشمش به سوی عمر که افتاد محو و مات
از کارهای چرخ ز فوقای مرد و زن
ناگاه بی‌ملاحظه سلطان فوج و دون
تیری زد آتشین به تن شمع انجمن
مابین سینه و گلوی تیرجا گرفت
وز پشت‌آویزه در شد جانانش دراز بدن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد
عبدالحمید کشته عبدالحمید شد
باذا هزار مرتبه نزد خدا قبول
فریای جدید تو یا ایستادگرمول

بقیه آغاز و انجام یک نهضت

بسیار دو دوره بیست‌ساله آغاز شد. در این دوره اگر چه ظواهر قانونی ظاهریت از گذشته بودند، اما از جهانی برای آن طبقه‌ی متوسط چشم اندازهای خوشبینانه‌ای را گشود. بدین معنی که زمینه‌ی نسبتاً وسیعی برای صنعتی شدن کشور فراهم شد و حتماً کوششهای اولیه‌ای برای به وجود آمدن صنعت مادر-ذوب آهن - به عمل آمد. و نیز حکومت قدرت سیاسی را از کف قدرتهای مجلی خارج و متمرکز کرد و اگر چه آنها هنوز از نفوذ بسیار برخوردار بودند و در پارلمان فرمایشی اکثریت داشتند، اما در جوار قدرت آنها یک بوروکراسی مقتدر و متمرکز در حال رشد بود و نیز امکاناتی که حکومت برای تعلیم و تربیت فراهم می‌کرد، دایماً دامنه‌ی آن قشری را که بعدها سرچشبان نهضت‌های سیاسی بعد از آن دوره بود، گسترش می‌داد. طبقه‌ی متوسط و روشنفکران وابسته به آن در این دوره در همین حال تحقق مقداری از آرمانهای ناسیونالیستی خود را نیز می‌یافت، یعنی وحدت کشور، حکومت مرکزی قوی، سیاست خارجی مستقل - بویژه در اواخر دوره - و امنیت که در پناه آن می‌شد فعالیت اقتصادی و تجاری را وسعت داد و حتا دست به فعالیت‌های صنعتی زد.

دوره بیست ساله اگر چه بنیادهای صنعتی شدن ایران را فراهم کرد و خطوط اساسی ارتباطی موجود آورد، ولی نتوانست به ترکیب اساسی جامعه‌ی ایران دست بزند و قدرت‌های محلی که ریشه هایشان در مالکیت فئودالی و سلطه‌ی خسانی بود، اگر چه قدرت سیاسی خود را به حکومت واگذارده بودند - یا حکومت از چنگشان در آورده بود - با اینهمه موقعیت اقتصادی خود را حفظ کرده و ناگزیر هنوز بزرگترین قدرتهای اجتماعی بودند و با بهم ریخته شدن اوضاع در پی جنگ جهانی دوم مجدداً قدرت سیاسی را نیز یکف آوردند و قدرت مرکزی را تجزیه کردند و بوروکراسی تازه‌ها را یکسر به خدمت خود در آوردند.

در دوره‌ی بعد از شهریور ۱۳۲۰ اگر چه ظاهراً «دموکراسی» و «حکومت قانون» بازگشته بود، ولی همچنان ضعف طبقه‌ی متوسط به چشم می‌خورد و فقط اوضاع تا حدود زیاد پیچیده تر از گذشته شده بود، زیرا قشرها و طبقات جدیدی نیز رشد کرده بودند و عناصر تازه‌ای در جامعه پدید آمده بودند که اوضاع را آشفته تر می‌کردند و از جمله پدیدار شدن طبقه‌ی کارگر برای فعالیتهای صنعتی دوره بیست ساله بود که به تبع خود مسائلی تازه‌ای را در جامعه پدید آورده بود و ایده‌ی ملی‌گرایی تازه‌ای را وارد آن کرده بود و یک حزب سیاسی قدرتمند که یک سیاست خارجی قوی در پشت سر آن قرار داشت به پیچیدگی این وضع می‌افزود.

اما طبقه‌ی متوسط ایران بند از یکی دو تکان شدید اجتماعی نتوانست یک بار دیگر از راه نمایندگانش خود در پارلمان - که اقلیت مبارز را تشکیل می‌دادند - قدرت را بدست آورد و آن هنگام جنبش ملی شدن نفت بود و جنبش ملی کردن نفت عناصر دوگانه‌ی یک نهضت آزادخواه و ضد استعمار را داشت. اما این بار نیز جانشینان رهبران نهضت مشروطیت نتوانستند نهضت را به ثمر برسانند، بویژه که نهضت این بار با یک قدرت بزرگی جهانی، یعنی انگلستان، نیز دست و پنجه می‌کرد و سیاست شوروی نیز به دست عوامل داخلی خود به سقوط لغت گم‌گم می‌کرد.

خود تحقق می بخشند و نیازی به آن ندارند که با نظارت بر حکومت آرزوهای خود را تحقق بخشند و حتا می‌کوشند از قدرت دولت حداکثر بهره برداری را به نفع خود بکنند. این تجربه، دست یافتن به مواضع قدرت از بالا را، در بعضی کشورهای دیگر نیز دیده‌ایم که چگونه کاپیتالیسم از پلین یک جامعه فتوال با یک حرکت سریع رشد می‌کند و تلخ می‌گردد و ناگزیر دارای خصال دموکراتیک نیست.

امروز ما در جامعه‌ی نیستیم. کنیم که ارزشها و جهان بینی آن طبقه، منطبق با شرایط نیمه‌ی دوم قرن بیستم و این سرزمین - و مقدار زیادی از آن به عنوان عوارض و نتایج «غربزدگی» بر سراسر جامعه‌ها کمیت یافته و ارزشهای خود را تا اتمام جامعه نفوذ می‌دهد و رسالت او به نهایت خود نزدیک می‌شود و جامعه بروفق مراد او تغییر شکل می‌دهد. و این هموست که امروز بر کرسیهای رسمی تکیه زده و حکومتدار شده است. و دیگر طبقه‌ی متوسط نیست بلکه طبقه‌ی حاکم است و به سرعت بسوی رشد کاپیتالیستی می‌رود.

● برای این شماره مطالب مخصوص دیگری تهیه شده بود که به علت تنگنا چاپشان مقدور نشد.

منتشر شد:
پنج نه‌ایشنامه
از مشروطه گوهر مراد

بقیه زمینه اجتماعی

۳ - نوزاد بدخواه ایرانیان می دانستند و عزل او را خواستار بودند. بهر حال وقتی مشروطه خواهان موفق شدند، اولین کاری که مجلس کرد عزل نوز بود. او هم به بلژیک رفت و به گفته شوستر در قسری که با پول ایرانیان ساخته بود به خوشگذرانی پرداخت.

جای پای بورژوازی در انقلاب

بورژوازی تازه به دوران رسیده ایران از رژیم مندرس موجود سرخورد بود و به ماضی می‌مانست که از آب کنار افتاده - از طرفی عدم امنیت داخلی سد راهش بود، از طرف دیگر تسلط اقتصادی و سیاسی بیگانگان - جریان امور آنچنان که پیش می‌رفت، پر واضح بود که کشور دیر یا زود در معرض فروش سرمایه‌های خارجی قرار می‌گرفت چه آشکار بود که رژیم نمی‌خواهد یا نمی‌تواند جلو هجوم اقتصادی خارجیها را بگیرد. حتی بعید نبود کشور دست بسته به تسخیر همانها در آید.

بریکاد قزاق به عنوان پیشگامان تسلط بیگانگان قلمداد میشد. آنوقت بود که کلاه بورژوازی در پس مهر که می‌ماند. از این روست که بورژوازی به چاره جوئی می‌پردازد. گنیم که اتحادیه‌های سنی به وجود می‌آورد، جمعیت‌های تشکیلی میدهد و به تدریج به انتشار بیانیه‌ها دست می‌زند. اولین قدم برداشته شده است.

بورژوازی دیگر نمی‌تواند اسلحه بدست در برابر رژیم جبهه بگیرد - در پس پرده دست به کار میشود و مردم را می‌شوراند و به اتحاد میخواند. رژیم موجود که تنها طرفدارانش دربار و ملاکین بزرگ و فتوال‌ها می‌باشند، راه زوال می‌رود. سالهای سال است که این اقلیت اکثریت را چایپدماند و آنچه ستم و ناپاکاری است در باره‌اش روا داشته‌اند.

با این اوضاع و احوال، متحد کردن ناراضیان (درباری و خانها) کاری مشکل و محال مینماید. روحانی و روشنفکر و خرده بورژوا و کارگر دهقان به این سلاهی بورژوازی جواب مساعد میدهند. طرفدارای روحانیان ارزنده و ثمر بخش است. چرا که مردم از آنها حرف شنوی دارند. آنها یک بار هم قدرتشان را در واقعه رژی آزموده‌اند. چنین است که انقلاب در میگیرد در همه‌جا با اندک تامل جای پای بورژوازی آشکار دیده میشود. پول و فکر آنها در هر جای کمک کاروهادی توده‌های مردم است.

انجمن سعادت که از تجار ایرانی مقیم استانبول تشکیل شده، مقام کمک‌های مادی و معنوی به مشروطه خواهان میکند. وقتی روحانیان به شاه عبدالعظیم پناهنده می‌شوند، تجار نهانی به آقاها پول می‌فرستند. هنگامی که بست نشینی در سفارتخانه انگلیس پیش می‌آید، مهماندارشان حاجی محمد تقی بنگدار از تجار معروف است. وقتی تبریز به محاصره می‌افتد، بازاربانان پول جمع کرده به مدافعین کمک میکنند. انجمن غیبی که مجاهدین را رهبری میکند و به آنها اسلحه تهیه میکند، باز با پول تجار اداره میشود. علاوه بر پنج دست بورژواها است. چنین است که کارها بدست پول اندوزان شهری می‌افتد.